

در باب حرف مفت

ویراست دوم

هری فرانکفورت

ترجمه محسن کرمی

همراه با جستاری از مصطفی ملکیان



نشر کرگدن

در باب حرف مفت

مجموعه فکر و زندگی؛

نویسنده: هری فرانکفورت

مترجم: محسن کرمی

انتشارات کرگدن

به همه آن‌هایی که حرفی برای گفتن ندارند اما حرف مفت هم نمی‌زنند.

مترجم

یادداشت دبیرمجموعه

فکورتین انسان‌ها اعتقاد داشته‌اند که انسان بودن انسان به فکر است و انسان هرچه زندگی را بیشتر به فکر کردن بگذرانند بهره بیشتری از انسان بودن دارد و هرچه کمتر و کمتر به این فعالیت شریف مشغول باشد به دیگر هم‌جنسان خود - که همان حیوانات عزیز باشند - نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. این اعتقاد، اگر حقیقت محض هم نباشد، دور از حقیقت نیست.

اما واقعاً از میان حیوانات فقط انسان می‌تواند فکر کند؟ پاسخ مثبت دادن به این پرسش هم جهالت می‌خواهد هم جسارت؛ و نویسندگان از اولی هرچه بخواهید دارد، از دومی نه. پدیده‌ای به اسم "فکر کردن"، و چیزی به اسم "فکر"، پیچیده‌تر از آن (شده) است که بتوان به سادگی حکمی درباره‌اش صادر کرد. این طور که پیداست، حتی فعالیت‌هایی که بیش از هر فعالیت دیگری انسان را از هم‌جنسانش متمایز می‌کند و جوهری حیوانی هم دارد؛ فکر کردن فقط حاصل جنبه‌های اختصاصی انسان نیست، بلکه وابسته به جنبه‌های مشترک او با سایر حیوانات نیز هست. حداکثر چیزی که عجالتاً می‌توان جسارت کرد و گفت این است که برخی از گونه‌های فکر کردن اختصاص به انسان دارند و سایر حیوانات را به حریم‌شان راهی نیست.

ولی کدام گونه‌های فکر کردن اختصاص به انسان دارند؟ شاید "فلسفه" اولین گونه‌ای باشد که به ذهن برسد؛ فلسفه: انتزاعی‌ترین شیوه فکر کردن و لابد از

همین‌رو خالص‌ترین و غیرحیوانی‌ترین شیوه. و حال آیا واقعاً شیوه یکسانی وجود دارد که آن را، و فقط آن را، باید "فلسفه" نامید؟ اگر نه جهالت تاریخی، انحصارطلبی و تمامت‌خواهی فکری و فلسفی لازم است تا به این پرسش پاسخ مثبت بدهیم. فلسفه‌ورزی شیوه‌های گوناگونی داشته است و به تناسب همان شیوه‌ها وارد حیطه‌ها و موضوعات مختلف شده است؛ و، به اقتضای آزاداندیشی فلسفی نیز که شده، باید تنوع روشی و موضوعی را در فلسفه‌ورزی به رسمیت شناخت و قدر نحله‌ها و مکاتب مختلف و بعضاً مخالف را دانست.

اما فکر فلسفی، با همه تنوعش و همه شرافتش، البته که یگانه شیوه فکر کردن نیست و حاصل فعالیت فکری انسان صرفاً در آثار فلسفی بروز نیافته است. آیا ارزش بسیاری از آثار ادبی، از این حیث، کمتر از ارزش مهم‌ترین آثار فلسفی است؟ توجه به این نکته خصوصاً برای ما ایرانیان اهمیت دارد، آن هم به دو دلیل: اول اینکه تفکر نیاکان نیک‌اندیش ما عمدتاً در آثار غیرفلسفی بروز یافته است - به رغم سنت فلسفی دیرپا و نسبتاً غنی و پویایی که داشته‌اند؛ و اگر ما طالب فکر هستیم، نباید از آثار غیرفلسفی و خصوصاً ادبی‌مان غافل بمانیم. دوم اینکه در دهه‌های اخیر - خوشبختانه - رغبت فراوانی به فلسفه و آثار فلسفی نزد ما وجود داشته است؛ و اگر ما حقیقتاً طالب فکر هستیم، نباید فلسفه‌دوستی ستایش‌برانگیز ما به فلسفه‌زدگی تبدیل شود و موجب غفلت از دیگر شیوه‌های فکری و سایر حیطه‌های علوم انسانی باشد.

باری، انسان فکر می‌کند و به همه چیز هم فکر می‌کند - حتی اگر در این کار از پس همه چیز برنیاید و در نهایت به این نتیجه برسد که برخی چیزها اساساً خارج از قلمرو فکر او هستند. انسان به این هم فکر می‌کند که زندگی‌اش - حتی زندگی فکورترین انسان - صرفاً به فکر کردن نمی‌گذرد و نمی‌تواند هم بگذرد، و زندگی‌اش خیلی بیش از آنچه تصور می‌کرده شبیه زندگی هم‌جنسان عزیز است؛ و صد البته که انسان بودن او، و فرقی با آنها، از جمله به همین هم هست که این شباهت را نیز تشخیص می‌دهد. انسان به همه چیز فکر می‌کند و زندگی انسان و جنبه‌ها و حیطه‌های مختلف این زندگی - از جمله حیوانی‌ترین‌شان - از چیزهایی است که انسان مدام درباره‌اش فکر کرده است. و مگر نباید چنین باشد؟ ضروری‌تر از زندگی خود انسان برای فکر کردن او چیست، و اگر قرار باشد فکر انسان (با همه جلوه‌هایش، از جمله فلسفه) به کار زندگی خودش نیاید، دیگر قرار است به چه کاری بیايد؟

مجموعه "فکر و زندگی" نتیجه چنین نگاهی به فکر انسان و نسبتش با زندگی اوست. آثاری که در این مجموعه منتشر خواهد شد هم منعکس کننده تفکر درباره زندگی انسان و جنبه‌ها و حیطه‌های مختلف آن است، هم به خواننده کمک می‌کند به اندیشه‌هایش جهت ببخشد، بهتر فکر کند و - شاید - به زندگی خود سامانی بدهد و آن را بهتر بگذراند.

مالک حسینی

سخن مترجم^۱

۱

هری گوردن فرانکفورت (۱۹۲۹-)، استاد فلسفه اخلاق، فلسفه ذهن، و فلسفه عمل، از آن اندک شمار فیلسوفان حرفه‌ای در عصر حاضر است که مخاطبانی عام یافته است و شهرتش از مرزهای دفتر و دانشگاه بسی فراتر رفته. اما، از قضای روزگار، او، به رغم آن که بیشینه نامبرداری‌اش در میان فلسفیان را مرهون تلاش در به‌دست‌دادن تقریری تازه از خردگرایی دکارتی و عرضه دفاعی نافذ از آزادی اراده است، عمده آوازه و اعتبارش در میان مردمان را از جایی دیگر کسب کرده: در وهله اول به واسطه انتشار کتاب در باب حرف مفت و در وهله بعد به واسطه انتشار کتاب دلایل عشق.

۲

اما نخست کوتاه‌سخنی در باب دلایل عشق، که پیش‌تر ترجمه‌ای از آن در همین مجموعه "فکر و زندگی" نشر یافته^۲: فرانکفورت، در سه سخنرانی‌ای که در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ در دانشگاه‌های پرینستون و یو. سی. ال ایراد کرد و سه سال بعد در کتابی با عنوان دلایل عشق نشر داد، به بازطرح این پرسش خطیر در زندگی بشر پرداخت که "چگونه باید زیست". او طریق پاسخ‌گفتن را در این دید که ببینیم چه چیزی بیش‌ترین ارزش و اهمیت را در زندگی دارد. و خودش پاسخ را در عشق و خاصه عشق به خویشتن یافت. باری، در این مسیر پرمناقشه‌ای که فرانکفورت برای اثبات سخنش در پیش می‌گیرد، بحث‌برانگیزترین مسئله این

بوده است که او از سویی اخلاق را به زیر می‌کشد و از دیگر سو حبّ نفس را به والاترین جایگاه در عالم انسانی بر می‌کشد. به گمان او، "اخلاق به‌واقع به ژرفای امور نمی‌پردازد"^۳؛ زیرا هرچند یک نوع زندگی خاصّ را به آدمی توصیه می‌کند، نمی‌گوید که چرا باید این نوع زندگی را بر انواع دیگر ترجیح داد. به بیان دیگر، اخلاق از پاسخ‌گفتن به این پرسش مبنایی عاجز است و ما را همچنان متحرّیر باقی می‌گذارد که: چرا اساساً باید آرمان‌های اخلاقی را پی گرفت و نه آرمان‌های دیگر را؟ مثلاً چرا نباید ارزش‌های زیبایی‌شناختی را بر فراز ارزش‌های اخلاقی نشانند و زندگی را بر طبق آن تمشیت کرد؟ ظاهراً اخلاق از عهده به‌درآوردن ما از این حیرانی در میان انواع روش‌های زندگی بر نمی‌آید؛ اما، به گمان فرانکفورت، عشق چنین کفایت و لیاقتی دارد. عشق است که می‌تواند بالمآل به هر چیزی ارزش غایی ببخشد و دلیل موجهی به دست ما بدهد برای ترجیح سبک زندگی‌ای منطبق با آن:

عشق منبع مبدع ارزش نهایی است. اگر عاشق هیچ چیز نبودیم، هیچ چیز نزد ما هیچ ارزش قطعی و ذاتی‌ای نداشت. هیچ چیز در میان نبود که خود را به طریقی ملزم به پذیرش آن به مثابه غایتی نهایی بدانیم. عشق ورزیدن بنا به طبیعتش موجب می‌شود که هم متعلّق‌های آن را ارزشمند بدانیم و هم چاره‌ای نداشته باشیم جز اتخاذ آن متعلّق‌ها به عنوان غایات نهایی‌مان.^۴

بر این اساس، عشق عمیق‌ترین منبع معنابخشی به زندگی بشر است و، از میان صورت‌های گوناگون عشق، عشق به خود عزیز، یعنی تعهّد به "حفاظت از علایق و منافع حقیقی خود"، ناب‌ترین صورت عشق است^۵، که تأمین‌کننده آرمان خلوص قلب^۶ یا یک‌دلگی^۷ کرکه‌گوری است^۸. این یعنی وجه ترجیح زندگی اخلاقی بر

زندگی غیراخلاقی صرفاً کشش عاطفی خاصی است که زندگی اخلاقی ایجاد می‌تواند کرد. پر واضح است که تعبیر دیگر این ادعای در بدو امر گیرا آن است که این طرز زندگی اگر در کسی آن کشش عاطفی خاص، یعنی عشق، را برنمی‌تابد، هیچ وجهی برای ترجیح اخلاق بر بی‌اخلاقی برای آن شخص در میان نخواهد بود. و وضع بدتر خواهد شد اگر در نظر بگیریم که، به تصریح فرانکفورت، عشق از انفعالات و امور آمدنی است و نمی‌توان کسی را که عاشق اخلاق نشده است و سودای چنین عشقی به سرش نیفتاده به هیچ وجه بازخواست کرد؛ و حال آن که شهود ما کاملاً تصدیق می‌کند که می‌توان، و باید بشود، فردی را که اخلاق را کنار می‌گذارد بازخواست کرد.

۳

کتاب دلایل عشق، بیش از دقایق و ظرایفی که درش هست، به سبب مسئله‌شناسی نویسنده‌اش کتابی خواندنی است؛ همان امری که در اقبال گسترده مخاطبان به در باب حرف‌مفت نیز کارگر بوده است. به بیان دیگر، فرانکفورت در این دو اثر به مسائلی می‌پردازد که به زندگی فردا فرد انسان‌های معاصر، با هر درجه از ژرف‌اندیشی یا سطحی‌نگری که باشند، ربط مستقیم پیدا می‌کند. با این همه، می‌توان در بخش‌هایی از دلایل عشق و حتی در طرح کلی‌اش مناقشه‌های جدی کرد - و کرده‌اند.^۹ باری، هر چه نگارنده این سطور به دیده تردید در این کتاب می‌نگرد، به درستی فکرت‌های طرح‌شده در کتاب دیگر فرانکفورت، یعنی در باب حرف‌مفت، یقین دارد.

چنان که رفت، آوازهٔ فرانکفورت بیش و پیش از دلایل عشق مرهون در باب حرف مفت است، همین کتابچه‌ای که اینک ترجمه‌ای از آن پیش‌روی خوانندهٔ گرامی است. این کتاب، در اصل، متن سخنرانی‌ای است که فرانکفورت به سال ۱۹۸۵ در دانشگاه پیل ایراد کرد و آن‌گاه آن را به صورت مقاله‌ای در یک مجلهٔ دانشگاهی نه‌چندان شناخته‌شده^۱ و، دو سال بعد، در مجموعه‌ای از مقالاتش^۲ به چاپ رساند. اما، از قضای روزگار، این سخنرانی حالا مقاله‌شده نرم‌نرمک شهرتی یافت و سرویراستار انتشارات پرینستون را بر آن داشت که در سال ۲۰۰۵ به فرانکفورت پیشنهاد کتاب‌شدنش را بدهد. او حتی، برای اطمینان‌خاطر دادن به استاد از بابت اقبال مخاطبان به اثر، خبرش می‌دهد که به واسطهٔ انتشار مقالهٔ "در باب حرف مفت"، در میان اهل فن و تا حدی غیراهل فن شهرتی به هم زده. باری، در باب حرف مفت سرانجام در قالب کتابچه‌ای از سوی انتشارات پرینستون منتشر می‌شود و، پس از اندک زمانی، به فروشی حیرت‌انگیز دست می‌یابد و به بیش از شانزده زبان ترجمه می‌شود.

۴

اما فرانکفورت در این اثر موجز و عمیق چه می‌کند؟ او در بخش اعظم جستار می‌کوشد از خلال بررسی مفاهیمی چون شیادی، نادرست‌نمایی، دروغ‌گویی، و لاف‌زنی نرم‌نرمک به ما درکی از مفهوم حرف مفت بدهد. برای انجام این کار، در هر مورد می‌کوشد شباهت‌ها و تفاوت‌های مهم هر یک از این مفاهیم را با حرف مفت نشان دهد. در این میان، ظاهراً مقایسهٔ حرف مفت و دروغ، که در مسئلهٔ توجه به حقیقت با یکدیگر تفاوت بنیادین دارند، بیش از همه به این امر مدد می‌رساند:

(حرف مفت زن) دغدغه ارزش صدق سخن خود را ندارد. این است دلیل این که چرا نمی توان او را مشغول دروغ گفتن دانست؛ زیرا پیش فرض این نیست که حقیقت را می داند، و بنابراین نمی تواند در حال اعلان سنجیده قضیه ای باشد که از پیش کاذبش فرض می کند: گزاره اش نه مبتنی شده است بر عقیده ای که صادق است و نه، چونان دروغ، مبتنی شده است بر عقیده ای که صادق نیست. دقیقاً همین عدم ارتباط با دغدغه حقیقت^{۱۲} است - این بی تفاوتی نسبت به چگونگی واقعیت امور - که من آن را ذات حرف مفت می دانم. (صص ۳۶-۳۷)^{۱۳}

اما، گذشته از این تفاوت، دروغ و حرف مفت از جهتی نیز با یکدیگر شباهت دارند: هر دو در پی نادرست نمایی اند، هرچند یکی در پی نادرست نمایی چیزی و دیگری در صدد نادرست نمایی چیزی دیگر است.

آن چه حرف مفت ضرورتاً نادرست نمایی می کند نه وضع اموری است که از آن حکایت می کند و نه عقاید گوینده در باب آن وضع امور است. این ها چیزهایی اند که دروغ ها، به واسطه کاذب بودن، نادرست نمایی شان می کنند. چون حرف مفت لازم نیست که کاذب باشد، به لحاظ محتوای نادرست نمایش با دروغ تفاوت دارد. احتمالش کم است که حرف مفت زن ما را درباره امور واقع یا درباره تصوّرش از امور واقع فریب بدهد، یا حتی قصدی برای این کار داشته باشد. آن چه او لزوماً تلاش می کند تا ما را درباره اش فریب بدهد قصدش است. یگانه خصیصه ای که وجه تمایز ضروری او است این است که به نحو خاصی آن چه را در سر دارد نادرست نمایی می کند. (ص ۴۹)

روشن شد که حرف مفت زن از سویی دغدغه صدق و کذب سخنانی را که بر زبان می راند ندارد و از دیگر سو می کوشد قصد واقعی اش را از مخاطب پنهان دارد. اما قصد واقعی او چیست؟

خطیبی را در نظر بگیرید که به مناسبت چهارم جولای با لاف و گزاف از "کشور بزرگ و مقدس مان، که بنیان گذاران آن تحت راهنمایی الهی سبب ساز شروعی تازه برای بشریت شدند" سخن می گوید. (...) قصد خطیب از این سخنان این است که تصویر خاصی از خودش به دست بدهد. او در تلاش برای فریب دادن کسی در باب تاریخ آمریکا نیست. آن چه پروای آن را دارد این است که انسان ها درباره خود او چه فکر می کنند. می خواهد او را وطن پرست بدانند، کسی که افکار و احساسات عمیقی درباره خاستگاه ها و رسالت کشورمان دارد، اهمیت دین را درک می کند، نسبت به عظمت تاریخ مان حساس است، احساس غرورش از این تاریخ به تواضع در برابر خداوند آمیخته، و ... و ... و ... (صص ۲۶-۲۷)

در یک کلام، قصد حرف مفت زن خودنمایی و جلوه فروشی است؛ می خواهد خود را در نظر مخاطبان بزرگ تر و مهم تر از آن چه هست جلوه دهد.

۵

چنان که پیدا است حرف مفت زن و دروغ گو هر دو دشمنان حقیقت اند، اما با توصیفی که فرانکفورت به دست می دهد حرف مفت زن دشمن بزرگ تری است:

کسی که دروغ می‌گوید و کسی که راست می‌گوید در دو جبههٔ مخالف، می‌شود گفت در بازی‌ای واحد، بازی می‌کنند. هر دو به تناسب تلقی‌شان از امور واقع به آن‌ها واکنش نشان می‌دهند، هر چند واکنش یکی را مرجعیت حقیقت هدایت می‌کند، حال آن که واکنش دیگری از آن مرجعیت سر می‌پیچد و از پذیرش مقتضیاتش سر باز می‌زند. حرف‌مفت‌زن اما این مقتضیات را به کلی نادیده می‌گیرد. مثل دروغ‌گو نیست که مرجعیت حقیقت را ردّ کند و خود را مقابل آن قرار دهد. اصلاً هیچ توجهی به آن نمی‌کند. و به واسطهٔ این امر، حرف‌مفت‌زن در مقایسه با دروغ‌گو دشمن بزرگ‌تری برای حقیقت است. (ص ۵۳)

ولی به نظر می‌رسد که حرف‌مفت‌زنی، افزون بر خطراتی که برای مخاطبان حرف‌مفت دارد، برای خود حرف‌مفت‌زن هم خطرناک است. با ناپرهیزی مفرط در حرف‌مفت‌زنی، که متضمن اظهاراتی است بدون توجه به هر چیزی به جز این که چه چیزی به دهان فرد خوش می‌آید که بگوید، ممکن است عادت طبیعی شخص به توجه کردن به چگونگی امور ضعیف شود یا یکسره از دست برود. (ص ۵۳)

و، در یک کلام، شخص دیگر از عهدهٔ گفتن حرف راست برنیاید.

۶

اما فرانکفورت در انتهای جستار بخشی را نیز به تبیین این واقعیت اختصاص می‌دهد که در روزگار ما حرف‌مفت خیلی زیاد است، و بر سه امر تأکید می‌ورزد: نخست، اوضاع و احوالی است که در آن افراد سوق داده می‌شوند به این که در باب اموری سخن بگویند که آگاهی چندانی از آن ندارند.

بدین سان، تولید حرف مفت رونق می گیرد هر گاه تکالیف یا فرصت های اشخاص برای سخن گفتن درباره موضوعاتی بر شناختشان از واقعیت های مربوط به آن موضوعات پیشی بگیرند. این ناهماهنگی، در عرصه عمومی زندگی، متداول است، جایی که انسان ها مدام سوق داده می شوند - خواه به توسط گرایش های خودشان و خواه به توسط تقاضاهای دیگران - به این که درباره مسائلی سخن بگویند که در باب آن ها کم اطلاع اند. (صص ۵۴-۵۵)

دومین عاملی که سبب شده است تا ما، از هر سو، چنین آماج حرف مفت قرار گیریم و چه بسا خود نیز دستی در تولیدش داشته باشیم این اعتقاد رایج است که: مسئولیت شهروند در یک نظام مردم سالار است که درباره هر چیزی، یا دست کم هر چیزی که به اداره امور کشورش ربط دارد، عقیده ای داشته باشد. ناگفته پیداست که فقدان هر گونه ارتباط معنادار میان عقاید شخص با ادراکش از واقعیت قضیه را جدی تر خواهد کرد برای کسی که این را مسئولیت خودش، در مقام یک عامل اخلاقی با وجدان، می داند که رویدادها و اوضاع و احوال همه بخش های جهان را مورد ارزیابی قرار دهد. (ص ۵۵)

و سومین عامل را، که در نسبت با دو عامل قبلی عمیق تر است، باید در پاره ای از آموزه های فلسفی پساتجددگرایانه جست، در اشکال متنوع شکاکیتی که امکان هر گونه دسترسی قابل اعتماد ما به واقعیت عینی را انکار می کند و، بنابراین، امکان شناخت چگونگی حقیقی چیزها را مردود می شمارد. این آموزه های "ستیزنده با واقع گرایی" تیشه می زنند به ریشه اطمینان به ارزش تلاش های بی غرضانه در جهت تعیین این که چه چیزی صادق است و چه چیزی کاذب، و حتی تیشه می زنند به ریشه اطمینان به معقول بودن تصور پژوهش عینی. یک واکنش به این کم شدن اطمینان، عقب نشستن از انضباط مستلزم تعهد به آرمان درستی و پناه بردن به

انضباطی کم‌وبیش متفاوت با آن بوده است، انضباطی که مستلزم پی‌گیری آرمان جایگزین صداقت است. (صص ۵۶-۵۷)

در این سیاق، افراد صادق بودن نسبت به خود را در بیرون‌ریختن هر چه به ذهن و ضمیرشان می‌آید می‌بینند، و روشن است که محصول این وضع چیزی جز افزودن بر حجم حرف‌مفت‌ها نخواهد بود.

۷

اما گذشته از چیستی مفهوم حرف‌مفت و دلیل خطرناک بودن آن و پی‌جویی منابع و سرچشمه‌هایش، مسائل درخور توجه دیگری نیز در این وادی هست، که این جستار چندان بدان‌ها نپرداخته است اما اهمیت بسیار دارند:

الف) چنان که فرانکفورت می‌گوید، به حق باید مثال‌های اعلای حرف‌مفت را در سخنان سیاست‌مداران جست؛ خاصه در عصر حاضر، دیاری به پای ایشان در بافتن حرف‌های مفت نمی‌تواند رسید. در عرصه سیاست، در اقصی نقاط جهان، از این حرف‌مفت‌زن‌ها فراوان است. با این همه، ردّ حرف‌مفت را در عرصه‌های مهم دیگری نیز در حیات بشر می‌توان - و باید - زد، از جمله در وادی علم، در عالم هنر، و در قلمرو معنویت.

ب) هنوز تحقیق جامعی در خصوص روش‌هایی که حرف‌مفت‌زن‌ها به کار می‌گیرند صورت نگرفته است، اما عجالتاً می‌توان گفت که اینان از همه صناعات ادبی در جهت افزایش ابهام و ایهام و غموض بهره می‌گیرند. یعنی می‌کوشند که تا حد امکان سخنی نگویند که روشن و سراسر است و فهم‌پذیر باشد. طنز تلخ ماجرا در این

است که اینان می‌کوشند تا به نحوی سنجیده ناروشن و دوپهلو و پیچیده سخن بگویند؛ تا مخاطب نتواند سر در آورد که اصلاً بحث بر سر چیست و دعوی گوینده دقیقاً کدام است؛ تا دشوار بشود با هیچ معیاری صدق و کذب سخنانشان را معلوم کرد و احیاناً در مقام نقدشان برآمد.

(ج) و از همین جا به مسئلهٔ سوم، یعنی راه مبارزه با حرف‌مفت، می‌رسیم. به نظر می‌رسد که با حرف‌مفت باید در دو جبهه بجنگیم: نخست باید بکوشیم سرچشمه‌های حرف‌مفت را در درونمان بخشکانیم؛ یعنی باید ببینیم که چه بخش عظیمی از آن چه از خود ما صادر می‌شود حرف‌مفت است و در صدد کاستن از آن باشیم. و آن‌گاه باید در جبههٔ بیرون، با سایر مظاهر حرف‌مفت‌زنی، مقابله کنیم. به گمان من، بهترین و شاید یگانه طریقی که می‌توانیم و باید در قبال حرف‌مفت‌زن‌ها در پیش بگیریم این است که نشان دهیم سخنانشان حرف‌مفت است، نه این که ساده‌لوحانه در تلاش برای بررسی یکایک مسئله‌نماهایی باشیم که این استادان حرّافی در کلاف‌هایی سردرگم و رشته‌هایی بی‌پایان به هم می‌بافند و به دامن ما می‌اندازند، تا روزها و ماه‌ها و سال‌ها و حتی قرن‌ها با آن سرگرم باشیم و به جستن سرنخ‌هایی و گشودن گره‌هایی‌شان دل خوش داریم. حرف‌مفت‌زن تلاش می‌کند با آسمان وریسمان بافتن خودش را در نظر ما بزرگ و مهم جلوه دهد. پس، آن چه بیش از هر چیز او را خلع سلاح می‌کند این است که به او بفهمانیم که می‌فهمیم حرف‌های مفتش ارزش توجه کردن ندارند و خودش هم حرف‌مفت‌زنی بیش نیست.

در آخر، ذکر دو نکته در باب ترجمه حاضر نیز به دور از صواب نیست. اولین نکته در باب عنوان کتاب است. جستن معادلی در زبان فارسی برای bullshit در بدو امر ممکن است ساده به نظر برسد، اما مترجم از پس تلاش‌های بسیارش به این اندیشه ره برد که در این مسیر هم خطر افتادن از این سوی بام هست و هم خطر افتادن از آن سوی بام. معادل فارسی باید از سویی هم بار منفی آمیخته به بی‌نزاکتی لفظ انگلیسی را برساند و هم از دیگر سو امکان بیان نیز پیدا کند. گذشته از این، حقیقت آن است که، با صد افسوس و دریغ، قبح به‌زبان آوردن فحش در عرف سخن‌گویان به زبان انگلیسی به اندازه ما فارسی‌زبانان نیست، و مترجم این واقعیت را هم باید لحاظ می‌کرده است. با این همه، مخاطبان ظریف و طنّاز، با قدری تأمل، حدس می‌زنند که به جز "حرف مفت" چه معادل‌های دیگری، خاصه از زبان کوچه و بازار، برای bullshit به ذهن مترجم رسیده است، اما هم ایشان خود معذوریت مترجم را درک می‌کنند.

نکته دوم به ترجمه آن بخش‌هایی از کتاب بازمی‌گردد که در آن‌ها نویسنده به ریشه‌یابی واژه bullshit و آوردن مثال‌هایی برای آن پرداخته است. بر هر آشنای به ظرایف ترجمه آشکار است که، به یقین، این امر از بزرگ‌ترین محدودیت‌های ترجمه از هر زبانی به زبان دیگر است که نمی‌توان برای هر لفظ در یک زبان معادلی در زبان دیگر یافت که به لحاظ ریشه‌یابی لغوی همان مسیر لفظ زبان مبدأ را برود. به همین جهت، مترجم نیز چاره‌ای نداشته است جز این که در این بخش‌ها معادل انگلیسی کلمه یا عبارت را بیاورد و گاهی داخل قلاب ترجمه را؛ تا هم آن چیزی که غرض نویسنده از ریشه‌یابی لغوی بوده است حاصل شود و هم مخاطب فارسی گیج و سردرگم نشود.

سخن مترجم در باب ویراست جدید

از خدا که پنهان نیست، از خواننده گرامی چه پنهان، از همان ابتدا که شوق ترجمه در باب حرف مفت در دل مترجم جوشید، همواره در سر او بود که از استاد ملکیان بخواهد چیزی در باب حرف مفت بنویسد، تا بر این کتاب افزوده شود؛ هم از این بابت که به دغدغه‌های اخلاقی و معرفتی‌شان عجیب نزدیک است و هم از آن بابت که در کتاب فرانکفورت، به هر علت، چیزهایی از قلم افتاده اند که سخت درخور توجه اند. باری، حاصل درمیان نهادن این طلب و خواست با استاد شد نوشتاری از ایشان در ایضاح چیستی حرف مفت، پی جویی چیستی حرف مفت زن، چرایی حرف مفت زنی، چگونگی حرف مفت زدن، نحوه بازشناسی حرف مفت، برشماری زیان‌هایش، و بیان راه‌های مقابله با آن، که اینک در این ویراست جدید بر کتاب افزوده شده.

افزون بر این، در این ویراست، اغلاطی چند از مقوله حروف چینی هم بودند که اصلاح شدند.

بنابراین، راقم این سطور امید می‌برد که ویراست جدید هم پاکیزه‌تر شده باشد و هم به نحوی کامل‌تر و جامع‌تر به حرف مفت پرداخته باشد.

در باب حرف مفت

یکی از بارزترین وجوه فرهنگ ما این است که حرف مفت درش خیلی زیاد است. همه این را می‌دانند. هر کدام از ما در این قضیه سهم خودش را دارد. اما معمولاً این موقعیت را بدیهی فرض می‌کنیم. بیش‌تر انسان‌ها تقریباً اطمینان دارند که می‌توانند حرف مفت را تشخیص دهند و از افتادن در دامش اجتناب کنند. بنابراین، این پدیده نه دغدغهٔ چندان سنجیده‌ای برانگیخته است و نه پژوهش چندان مستمری جذب کرده.

در نتیجه، فهم روشنی نداریم از این که حرف مفت چیست، چرا این قدر زیاد است، یا چه کارکردهایی دارد. و از این که حرف مفت برایمان چه معنایی دارد درکی نداریم که با وجدان بیدار شکل گرفته باشد. به عبارت دیگر، نظریه‌ای در این باب نداریم. من در نظر دارم که گام نخست را در شکل‌بخشیدن به فهمی نظری از حرف مفت بردارم، آن هم عمدتاً با به‌دست‌دادن یک تحلیل فلسفی آزمایشی و اکتشافی. به بررسی استفاده‌ها و سوءاستفاده‌های بلاغی‌ای که از حرف مفت می‌شود نخواهم پرداخت. غرضم صرفاً به‌دست‌دادن روایتی ابتدایی است از این که حرف مفت چیست و از کجا با حرف‌های غیرمفت فرق دارد - یا (به بیانی تا حدی متفاوت) عرضهٔ تقریر روشن و بیش‌و کم اجمالی‌ای است از ساختار مفهوم آن.

هر پیشنهادی در این باره که برای ساخت حرف مفت چه شروطی منطقاً هم لازم اند و هم کافی ناگزیر تا اندازه‌ای دلبخواهانه است. از یک طرف، تعبیر bullshit (حرف مفت) غالباً به معنایی کم‌وبیش موسّع به کار می‌رود - صرفاً به عنوان فحشی عمومی، نه به همان معنای دقیق کلمه. از طرف دیگر، خود این پدیده چنان

فراخ و بی‌شکل است که هیچ تحلیل قاطع و صریحی از مفهوم آن نمی‌تواند از تعمیم‌های ناروا جلوگیری کند. با وجود این، باید بشود سخن مفیدی گفت، هرچند احتمال فیصله‌بخش بودنش نرود. از هر چه بگذریم، حتی ابتدایی‌ترین و مقدماتی‌ترین سؤال‌ها دربارهٔ حرف‌مفت همچنان نه‌تنها بی‌پاسخ، که نپرسیده باقی مانده‌اند.

تا آن جا که من خبر دارم، کار بسیار اندکی در این باب صورت گرفته است. بنا نداشته‌ام که به بررسی ادبیات بحث پردازم، تا حدّی به این سبب که نمی‌دانم چگونه باید به این کار پردازم. البته، یک جای کاملاً مشخص برای رجوع کردن هست - فرهنگ انگلیسی آکسفورد. این فرهنگ در مجلّات تکمیلی‌اش مدخلی در باب bullshit دارد و مدخل‌هایی هم در انواع استفاده‌های مربوط و مناسب از واژهٔ bull و اصطلاح‌های مرتبط با آن. به وقتش، به بررسی برخی از این مدخل‌ها خواهم پرداخت. به فرهنگ‌هایی به زبان‌هایی غیر از انگلیسی رجوع نکرده‌ام، چون از معادل‌های bullshit و bull در زبان‌های دیگر بی‌خبر ام. منبع ارزشمند دیگر جستار اصلی کتاب شیوع شیادی به قلم مکس بلک است.^{۱۴} مطمئن نیستم که معنای واژهٔ humbug (شیادی) دقیقاً چقدر به معنای واژهٔ bullshit نزدیک است. البته، این واژه‌ها را نمی‌توان بی‌قید و شرط به جای یکدیگر به کار برد؛ روشن است که این‌ها کاربردهایی متفاوت دارند. اما به نظر می‌رسد که تفاوت، در کل، بیش‌تر مربوط باشد به ملاحظات ناظر به آداب‌دانی، و مختصّات بلاغی دیگر، تا به دلالت‌های ادبی به معنای دقیق کلمه، که بیش‌تر مورد نظر من اند. گفتن "Humbug!" مؤدبانه‌تر، و البته نرم‌تر، از گفتن "Bullshit!" است. برای پیش‌برد بحث، من فرض می‌گیرم که تفاوت مهمّ دیگری میان این دو وجود ندارد.

بلک شماری از مترادف‌ها برای humbug پیش می‌نهد، از جمله: balderdash (لاطائلات)، claptrap (دری‌وری)، hokum (خالی‌بندی)، drivel (چرندیات)، buncombe (تُرّه‌ات)، imposture (حقّه‌بازی)، و quackery (کلک‌بازی).

این فهرست مترادف‌های جالب چندان کمکی نمی‌کند. اما بلک، همچنین، به نحو سرراست‌تری به مسئله تثبیت سرشت شیادی می‌پردازد، و تعریف صوری زیر را عرضه می‌کند:

HUMBUG: deceptive, lying of short, misrepresentation by especially, thoughts own somebody's of, deed or word pretentious
[۱۵](#).attitudes or, feelings

(شیادی: نادرست‌نمایی فریبنده افکار، احساسات، یا طرز تلقی‌های خود، چیزی نزدیک به دروغ‌گویی، به‌ویژه از طریق کلام یا کردار متظاهرانه.)
می‌توان، به طرز معقولی، صورت‌بندی بسیار مشابهی به دست داد که خصایص ذاتی حرف‌مفت را بیان کند. به عنوان مقدمه‌ای برای شکل‌بخشیدن به روایتی مستقل از آن خصایص، به شرح و تفسیر عناصر متنوع تعریف بلک می‌پردازم.

misrepresentation deceptive (نادرست‌نمایی فریبنده): این تعبیر ممکن است به نظر حشو برسد. شکی نیست که آن چه بلک در ذهن داشته این است که در پس شیادی لزوماً طرح و تدبیری یا قصدی برای فریب دادن هست، و نادرست‌نمایی آن صرفاً سهوی نیست. به عبارت دیگر، شیادی نادرست‌نمایی سنجیده و عمدی است. حال اگر، بنا به ضرورت مفهومی، قصد فریب دادن یکی از وجوه تغییرناپذیر شیادی باشد، آن گاه خاصه شیادانه بودن دست کم تا حدی به وضع و حال ذهنی شیاد بستگی خواهد داشت. بنابراین، شیادانه بودن نمی‌تواند عین هیچ خاصه‌ای باشد - خواه نفسی و خواه نسبی - که فقط به بیانی که شیادی با آن صورت می‌گیرد متعلق باشد. از این لحاظ، خاصه شیادانه بودن شبیه به خاصه دروغین بودن است، که نه عین کاذب بودن است و نه عین هیچ کدام از خاصه‌های دیگر گزاره‌ای که دروغ گو بیان می‌کند، اما دروغین بودن مستلزم آن است که دروغ گو گزاره‌اش را در وضع و حال ذهنی خاصی بیان کند - یعنی، با قصد فریب دادن.

پرسش بعدی این است که آیا هستند ویژگی‌هایی که ذاتی شیادی یا دروغ‌گویی باشند و به مقاصد و عقاید شخص مسئول آن شیادی یا دروغ وابسته نباشند؛ یا، برعکس، آیا برای هیچ بیانی، هر چه باشد، ممکن هست - با فرض این که گوینده در وضع و حال ذهنی خاصی باشد - که اصلاً محمل شیادی یا دروغ شود. بر طبق برخی از روایت‌ها، هیچ دروغی در کار نخواهد بود مگر این که گزاره کاذبی بیان شود؛ بر طبق روایت‌های دیگر، شخص می‌تواند دروغ بگوید حتی اگر گزاره‌ای که بیان می‌کند صادق باشد، مادام که خودش معتقد باشد که آن گزاره کاذب است و با بیان آن گزاره قصد فریب دادن داشته باشد. درباره شیادی و حرف مفت چه باید گفت؟

آیا اصلاً ممکن هست که بیانی شیادی یا حرف‌مفت به حساب بیاید، با فرض این که (به تعبیری) بیان‌کننده هیچ قصد بدی نداشته باشد؟ یا این که بیان باید خصایصی از آن خودش نیز داشته باشد؟

lying of short (چیزی نزدیک به دروغ‌گویی): این تعبیر باید بخشی از این گفته باشد که شیادی "چیزی نزدیک به دروغ‌گویی" است که، در عین حال که برخی از خصایص ممیز دروغ‌ها را دارد، خصایص دیگری هست که فاقد آن‌ها است. اما این نمی‌تواند کلّ ماجرا باشد. بالاخره، هر استفاده‌ای از زبان بلااستثناء پاره‌ای، اما نه همه، ویژگی‌های خاصّ دروغ‌ها را دارد - اگر نه بقیّه را، دست‌کم این ویژگی را که یکی از کاربردهای زبان است. با این همه، قطعاً نادرست است که همه استفاده‌های از زبان را چیزی نزدیک به دروغ‌گویی بدانیم. تعبیر بلک تصوّر یک جور پیوستار را به ذهن متبادر می‌کند، که بر روی آن دروغ‌گویی بخش خاصی را اشغال می‌کند، حال آن که شیادی تنها و تنها در نقاطی پیش از آن قرار دارد. این چه جور پیوستاری می‌تواند باشد که، در امتداد آن، تنها پیش از آن که با دروغ‌گویی مواجه شویم با شیادی مواجه می‌شویم؟ دروغ‌گویی و شیادی، هر دو، حالت‌هایی از نادرست‌نمایی اند. ولی، در نگاه نخست آشکار نیست که تفاوت میان این انواع نادرست‌نمایی را دقیقاً چگونه می‌توان تا حدّی به یک تفاوت تعبیر کرد.

deed or word pretentious by especially (به‌ویژه از طریق کلام یا کردار متظاهرانه): در این جا دو نکته درخور توجه هست. اول این که بلک شیادی را نه فقط یک مقوله گفتاری، که نیز یک مقوله کرداری می‌داند؛ یعنی شیادی می‌تواند هم از طریق کلام تحقق پیدا کند و هم از طریق کردار. و دوم این که

استفاده او از وابسته "به ویژه" دالّ بر آن است که بلکه متظاهرانه بودن را خصیصه ذاتی یا به کلی ضروری شیادی نمی داند. بی شک، بخش اعظم شیادی متظاهرانه است. وانگهی، تا آن جا که به حرف مفت مربوط می شود، "حرف مفت متظاهرانه" می شود گفت تعبیری معمولی است. امّا، به گمان من، هنگامی که حرف مفت متظاهرانه است، سبب وقوعش آن است که متظاهرانه بودن انگیزه اش است، نه یکی از عناصر مقوم ذاتش. به نظر من، این امر که شخص متظاهرانه رفتار کند بخشی از آن چیزی نیست که لازم است تا بیانش را تبدیل به نمونه ای از حرف های مفت کند. البته، غالباً آن چیزی به شمار می رود که این عمل تبدیل کردن را توجیه می کند. ولی، نباید چنین پنداشت که انگیزه حرف مفت همواره و لزوماً متظاهرانه بودن است.

attitudes or ,feelings ,thoughts own somebody's of ... misrepresentation (نادرست نمایی ... افکار، احساسات، یا طرز تلقی های خود): این شرط که شیاد ضرورتاً مشغول نادرست نمایی خودش است مباحث بسیار مهمی را مطرح می کند. اولاً، هر گاه که شخصی چیزی را سنجیده نادرست نمایی می کند، باید ضرورتاً مشغول نادرست نمایی وضع و حال ذهنی خودش باشد. البته، ممکن است که شخصی تنها این کار را انجام دهد - مثلاً، با تظاهر به داشتن میلی یا احساسی که در واقع آن را ندارد. امّا فرض کنید که شخصی، خواه از طریق دروغ گفتن و خواه از طریق دیگری را نادرست نمایی می کند. در این صورت، لزوماً او دست کم دو چیز را نادرست نمایی می کند. هر آن چه را دارد درباره اش سخن می گوید نادرست نمایی می کند - یعنی وضع اموری را که موضوع یا محکمی سخنش است - و در انجام دادن این کار ناگزیر وضع و حال ذهنی خودش را نیز نادرست نمایی می کند. برای مثال، کسی که درباره این که چقدر پول در جیبش دارد دروغ می گوید هم گزارشی از مقدار پول موجود در جیبش به دست می دهد و هم می گوید که به این گزارش عقیده دارد. اگر دروغ کارساز باشد،

آن گاه قربانی اش از دو ناحیه فریب خورده است: یکی از ناحیه داشتن عقیده کاذب درباره آن چه در جیب دروغ گو هست و دیگری از ناحیه داشتن عقیده کاذب درباره آن چه در ذهن دروغ گو هست.

خب، بعید است که منظور بلک این باشد که محکمی شیادی، در هر نمونه‌ای، وضع و حال ذهنی گوینده است. از هر چه بگذریم، دلیل خاصی در میان نیست که چرا شیادی ممکن نیست درباره چیزهای دیگر باشد. احتمالاً مراد بلک این است که شیادی در اصل برای این طراحی نشده است که عقیده‌ای کاذب درباره هر وضع‌اموری که ممکن است موضوع سخن باشد به مخاطب بدهد، بلکه قصد اصلی شیادی می‌شود گفت که گذاشتن تأثیری کاذب بر ذهن مخاطب است در باب آن چه در ذهن گوینده می‌گذرد. تا آن جا که شیادی باشد، ایجاد این تأثیر غایت عمده آن و مقصودش است.

اگر سخن بلک را این طور بفهمیم، برای توجیه وصف او از شیادی به مثابه "چیزی نزدیک به دروغ‌گویی"، فرضیه‌ای مطرح می‌شود. اگر من درباره این که چقدر پول دارم به شما دروغ بگویم، آن گاه با این کار حکمی صریح در باب عقاید من نکرده‌ام. بنابراین، می‌توان به نحوی معقول قائل شد به این که هرچند در گفتن آن دروغ قطعاً آن چه را در ذهنم داشته‌ام نادرست‌نمایی کرده‌ام، این نادرست‌نمایی - در همان حال که متمایز است از نادرست‌نمایی‌ام درباره آن چه در جیبم هست - به هیچ وجه دروغ گفتن به معنای دقیق کلمه نیست. چون اصلاً هیچ گزاره‌ای درباره آن چه در ذهن دارم ابراز نمی‌کنم. و گزاره‌ای که تصدیقش می‌کنم هم - مثلاً این که "من بیست دلار در جیبم دارم" - متضمن گزاره‌ای نیست که عقیده‌ای را به من نسبت بدهد. از سوی دیگر، مسلم است که، در چنین تصدیق‌کردنی، من

برای صدور احکامی دربارهٔ آن چه بدان عقیده دارم مبنای معقولی بر شما عرضه می‌کنم. به طور مشخص، مبنای معقولی عرضه می‌کنم برای فرض گرفتن این که معتقد ام بیست دلار در جیبم دارم. چون این فرض علی‌الفرض کاذب است، با گفتن این دروغ شما را در باب آن چه در ذهنم هست فریب می‌دهم، هرچند در واقع دربارهٔ آن دروغ نمی‌گویم. از این لحاظ، غیرطبیعی یا نامربوط به نظر نمی‌رسد که مرا مشغول نادرست‌نمایی عقاید خودم به نحوی که "چیزی نزدیک به دروغ‌گویی" باشد در نظر بگیریم.

به آسانی می‌توان موقعیت‌های آشنایی را در نظر آورد که به مدد آن‌ها روایت بلک از شیادی ظاهراً بی‌شک و شبهه تأیید می‌شود. خطیبی را در نظر بگیرید که به مناسبت چهارم جولای با لاف و گزاف از "کشور بزرگ و مقدس مان، که بنیان‌گذاران آن تحت راهنمایی الهی سبب‌ساز شروعی تازه برای بشریت شدند" سخن می‌گوید. این قطعاً شیادی است. بر طبق روایت بلک، این خطیب مشغول دروغ‌گفتن نیست؛ مشغول دروغ‌گفتن می‌بود تنها اگر قصدش این بود که در مخاطبش عقایدی به وجود بیاورد که خودش آن‌ها را نادرست می‌داند، در باب موضوعاتی از این قبیل که آیا کشورمان بزرگ هست، آیا مقدس هست، آیا بنیان‌گذارانش راهنمای الهی داشتند، و آیا آن چه کردند واقعاً سبب‌ساز شروعی تازه برای بشریت بود. اما خطیب واقعاً پروای این را ندارد که مخاطبش دربارهٔ آن بنیان‌گذاران، دربارهٔ نقش خداوند در تاریخ کشورمان، یا چیزهای دیگری مانند این، چه فکر می‌کند. دست‌کم، دغدغهٔ این که کسی دربارهٔ این موضوعات چه فکری بکند انگیزهٔ سخنانی او نیست.

روشن است که آن چه این خطابه چهارم جولای را بدل به شیادی می کند اساساً این نیست که گوینده سخنان خودش را کاذب می داند. بلکه، درست چنان که روایت بلک می گوید، قصد خطیب از این سخنان این است که تصویر خاصی از خودش به دست بدهد. او در تلاش برای فریب دادن کسی در باب تاریخ آمریکا نیست. آن چه پروای آن را دارد این است که انسان ها درباره خود او چه فکر می کنند. می خواهد او را وطن پرست بدانند، کسی که افکار و احساسات عمیقی درباره خاستگاه ها و رسالت کشورمان دارد، اهمیت دین را درک می کند، نسبت به عظمت تاریخمان حسّاس است، احساس غرورش از این تاریخ به تواضع در برابر خداوند آمیخته، و ... و ... و ...

پس، به نظر می رسد که روایت بلک از شیادی با برخی از مثال های اعلی کاملاً جفت و جور است. با وجود این، من عقیده ندارم که این روایت درک کافی و وافی یا درستی از خصیصه ذاتی حرف مفت به دست می دهد. درست است که در باب حرف مفت، چنان که بلک در باب شیادی می گوید، هم بگوییم که چیزی نزدیک به دروغ گویی است و هم بگوییم که مرتکبان آن به نحوی خودشان را نادرست نمایی می کنند. اما روایت بلک از این دو ویژگی به طرز چشم گیری نادرست است. در ادامه، با بررسی مطلبی زندگی نامه ای راجع به لودویگ ویتگنشتاین، خواهم کوشید تا درکی مقدماتی اما به طرز درست تری روشن از خصایص اصلی حرف مفت به دست دهم.

زمانی ویتگنشتاین گفت که این پاره از شعر لانگ فیلو می تواند شعار او باشد: ^{۱۶}

art of days elder the In

care greatest with wrought Builders

,part unseen and minute Each

.everywhere are Gods the For

(در کهن روزگارانِ رواج هنر

سازندگان با نهایت دقت می ساختند و می پرداختند

هر پاره خرد و نادیدنی را،

زیرا که خدایان همه جا هستند.)

معنای این بندها روشن است. در روزگاران کهن، استادکاران از کارشان نمی زدند، به دقت کار می کردند و در هر وجهی از کارشان دقت به خرج می دادند. همه اجزاء محصول مورد توجه بود و، به دقیق ترین شکلی که باید، طراحی و ساخته می شد. این استادکاران از انضباط عمیق خود کوتاه نمی آمدند، حتی در مورد آن وجوه از کارشان که در حالت متعارف به چشم نمی آمد. اگر آن وجوه کاملاً بی عیب نمی بودند، به رغم این که کسی متوجه شان نمی شد، وجدان استادکاران در

عذاب می بود. بنابراین، بزک و دوزک در کار نبود. شاید بشود هم گفت که هیچ حرف مفتی در کار نبود.

به نظر مناسب می آید که میان حرف مفت و محصولات ساخته شده از سر بی دقتی و کالاهای بنجل، از جهتی، مشابهت ببینیم. اما از چه جهتی؟ آیا شباهت در این است که خود حرف مفت همواره از سر بی دقتی یا ناپرهیزی پدید می آید، چندان استادکارانه ساخته نمی شود، در ساختنش آن دغدغه دقت و سواس گونه در جزئیات که لانگ فیلو می گوید وجود ندارد؟ آیا حرف مفت زن بالطبع یک لابلای خل مشنگ است؟ آیا محصول کارش لزوماً درهم و برهم یا خام است؟ البته، واژه shit (گه) در bullshit از همین ها حکایت می کند. مدفوع، به هیچ وجه، با طرح و تدبیر و استادکارانه نیست؛ صرفاً بیرون ریخته می شود، یا ول می شود. می تواند شکل بیش و کم منسجمی داشته باشد، یا نداشته باشد، اما به هر تقدیر قطعاً ساخته و پرداخته نیست.

پس، مفهوم حرف مفت به دقت ساخته و پرداخته شده یک اشکال درونی دارد. توجه سنجیده به جزئیات مستلزم انضباط و بی طرفی است. متضمن پذیرفتن معیارها و حد و حدودی است که ناپرهیزی در غریزه یا هوس را ممنوع می کنند. همین از خود گذشتگی است که، در ارتباط با حرف مفت، به نظر ما بی ربط و نابه جا می آید. اما در واقع این اصلاً ناممکن نیست. قلمرو تبلیغات و روابط عمومی، و قلمرو سیاست، که امروزه به نحو وثیقی با یکدیگر مرتبط اند، پر از نمونه هایی آن چنان تمام عیار از حرف مفت اند که می توانند در زمره مثال های اعلای غیرقابل مناقشه و کلاسیک این مفهوم باشند. و در این قلمروها، هستند استادکاران بسیار خیبری که - به کمک فنون پیشرفته و شاق برآمده از بازارسنجی، نظرسنجی افکار عمومی، آزمون های روان شناختی، و چیزهایی از این دست - به طرز خستگی ناپذیری

خود را وقف این می کنند که به هر کلام و تصویری که پدید می آورند جلوه درستی بدهند.

با این همه، در این باره بیش از این باید سخن گفت. حرف مفت زن هر چقدر هم که سنجیده و با وجدان بیدار کارش را پیش ببرد، همچنان این حقیقت بر جای خود باقی است که او باز هم در تلاش است تا از چیزی قسر در برود. قطعاً در کار او، چنان که در کار استادکار شلخته، یک جور لاقیدی هست که در برابر مقتضیات هر نوع انضباط زاهدانه و مبتنی بر بی غرضی مقاومت می کند، یا از آن ها می گریزد. از قرار معلوم، حالت مقتضی لاقیدی نمی تواند مساوی با بی دقتی یا بی توجهی صرف نسبت به جزئیات باشد. به وقتش، خواهم کوشید تا به نحو درست تری جای آن را مشخص کنم.

ویتگنشتاین بخش زیادی از توانایی های فلسفی اش را وقف تشخیص و مبارزه با آن چیزی کرد که اشکال مخل "مهمل" می دانست و بر آن بود که به طرزی مخفیانه چنین اند. او در زندگی شخصی اش هم آشکارا این گونه بود. و این امر در حکایتی منقول از فانی پاسکال، که در دهه ۱۹۳۰ با او در کمبریج آشنا شد، هویدا است:

لوزه ام را درآورده بودم و در درمانگاه اولین به حال خودم غصه می خوردم. ویتگنشتاین به دیدنم آمد. به ناله گفتم: "درست احساس سگی را دارم که زیرش گرفته اند". برآشت که: "تو نمی دانی سگی که زیرش گرفته اند چه احساسی دارد".^{۱۷}

اما، که می داند که واقعاً چه اتفاقی افتاده؟ بعید به نظر می رسد، تقریباً باور نکردنی است، که کسی بتواند به گزارشی که پاسکال از احساس خودش داده جداً

اعتراض کند. توصیف او از احساساتش - که، از روی سادگی، خیلی نزدیک شده است به بیان کاملاً پیش‌پاافتاده "مثل سگ، مریض" - به خودی خود آن قدر تحریک‌آمیز نیست که واکنشی به حرارت یا تندی برآشفته‌گی را برپینگیزد. اگر تشبیه پاسکال زننده باشد، آن‌گاه دیگر کدام استفاده مجازی یا تعریضی از زبان زننده نخواهد بود؟

پس، شاید ماجرا واقعاً درست آن طور که پاسکال می‌گوید اتفاق نیفتاده باشد. شاید ویتگنشتاین می‌خواسته شوخی‌ای کرده باشد، اما شوخی‌اش جواب نداده و نگرفته. فقط تظاهر به فریاد کشیدن بر سر پاسکال می‌کرده، صرفاً به این خاطر که اندکی اغراق کردن لطفی دارد و بامزه است؛ اما پاسکال لحن و قصدش را غلط فهمیده است. گمان کرده که ویتگنشتاین از اظهار نظرش برآشفته شده، در همان زمانی که در واقع تنها در تلاش بوده تا با دست‌انداختن یا نقد ساختگی‌ای که به طرز شیطنت‌آمیزی درش اغراق شده او را سر حال بیاورد. در این مورد، واقعه بالاخره باور نکردنی یا بعید نیست.

اما اگر پاسکال نتوانسته باشد تشخیص دهد که ویتگنشتاین صرفاً دارد سربه‌سرش می‌گذارد، پس شاید این امکان که او جدی بوده دست‌کم تا حدی جای بحث نداشته. پاسکال او را می‌شناخته و می‌دانسته که چه انتظاری باید از او داشت؛ می‌دانسته که ویتگنشتاین چطور بر احساس او اثر می‌گذارد. در این صورت، برداشت یا سوء برداشت او از اظهار نظر ویتگنشتاین، به احتمال بسیار، یکسره ناسازگار نبوده با درکی که او داشته از این که ویتگنشتاین چه جور آدمی است. واقع‌بینانه است که فرض کنیم که حتی اگر روایت او از آن واقعه کاملاً با نیت واقعی ویتگنشتاین مطابقت نکند، آن قدر با تصور او از ویتگنشتاین مطابقت می‌کند

که برایش معنا داشته باشد که حرف ویتگنشتاین را آن طور بفهمد. برای پیش برد این بحث، عجلتاً گزارش پاسکال را می‌پذیرم، با فرض این که وقتی نوبت به استفاده از زبان تعریضی یا مجازی می‌رسید، ویتگنشتاین در واقع به همان اندازه که پاسکال ادّعا می‌کند نامعقول بود.

پس، ویتگنشتاین در گزارش او دقیقاً چه چیزی را درخور اعتراض می‌داند؟ بیایید فرض کنیم که حقّ با ویتگنشتاین بوده: یعنی، پاسکال واقعاً نمی‌داند که سگ‌های زیرگرفته‌شده چه احساسی دارند. حتی اگر این گونه هم باشد، باز وقتی که چنین حرفی می‌زند، معلوم نیست که مشغول دروغ‌گفتن باشد. مشغول دروغ‌گفتن می‌بوده اگر، به هنگام بیان گزاره‌اش، آگاه بوده باشد از این که در واقع احساس کم‌وبیش خوبی دارد. چون هر چقدر هم که از زندگی سگ‌ها بی‌اطلاع باشد، قطعاً برایش واضح است که سگ‌ها وقتی زیر گرفته می‌شوند احساس خوبی ندارند. بنابراین، اگر خودش در واقع احساس خوبی داشته، دروغ گفته که احساس سگی را دارد که زیرش گرفته‌اند.

قصد ویتگنشتاین در حکایت پاسکال این است که او را نه به دروغ‌گویی، که به نادرست‌نمایی متهم کند. پاسکال احساسش را با این عبارت توصیف می‌کند: "احساس سگی که زیرش گرفته‌اند؛" ولی، با احساسی که این عبارت حکایت از آن می‌کند واقعاً آشنا نیست. البته، بعید است که عبارت کاملاً برایش نامفهوم باشد؛ دشوار بشود گفت که پرت‌وپلا می‌گوید. سخنش دلالت قابل‌فهمی دارد، که خودش قطعاً آن را می‌فهمد. وانگهی، او چیزی از کیفیت احساسی که عبارت مذکور حکایت از آن می‌کند می‌داند: دست‌کم می‌داند که احساس نامطبوع و ناخوشایندی است، احساسی بد. مشکل گزاره او این است که دعوی‌اش بیش از

صرف این است که او احساس بدی دارد. توصیف او از احساسش بیش از اندازه مشخص است؛ بیش از اندازه جزئی است. در این جا نه صرفاً هر احساس بدِ سگ، که، بر طبق روایت او، نوع متمایزی از احساس بدی که سگ به هنگام زیر گرفته شدن دارد در مدّ نظر است. اگر بر طبق واکنش ویتگنشتاین قضاوت کنیم، به نظر ویتگنشتاین در حکایت پاسکال، سخن پاسکال صرفاً حرف مفت است.

فرض کنیم که ویتگنشتاین توصیف پاسکال از احساس خودش را در واقع نمونه‌ای از حرف مفت به شمار می‌آورده. چرا توصیف پاسکال چنین تصویری را در او ایجاد کرده؟ به نظر من، علتش این است که احساس می‌کند سخن پاسکال - عجالتاً بگویم - ارتباطی با دغدغه حقیقت ندارد. گزاره پاسکال مناسبتی با عمل توصیف کردن واقعیت ندارد. او حتی فکرش را هم نمی‌کند که، جز به مبهم‌ترین نحو، بداند که سگ زیر گرفته شده چه احساسی دارد. بنابراین، توصیفش از احساس خودش چیزی صرفاً ساختگی است. فارغ از واقعیت سر همش کرده؛ یا، اگر هم آن را از کس دیگری گرفته، با کمال بی‌فکری و بی‌اعتناء به چگونگی واقعیت امور تکرارش کرده.

به سبب همین بی‌فکری است که ویتگنشتاین پاسکال او را سرزنش می‌کند. آن چه ویتگنشتاین را برآشفته این است که پاسکال حتی دغدغه این را ندارد که گزاره‌اش درست هست یا نه. البته، این احتمال هم زیاد است که آن چه او می‌گوید تنها حاصل تلاشی قدری ناشیانه باشد برای آن که مطمئن حرف بزند، یا این که سرزنده یا خوش خلق به نظر برسد؛ و بی‌شک واکنش ویتگنشتاین - چنان که پاسکال تصویر می‌کند - به طرز مضحکی تحمل‌ناپذیر است. حتی اگر چنین هم

باشد، ظاهراً روشن است که آن واکنش چیست. ویتگنشتاین طوری رفتار می کند که گویی دریافته است که او دارد در کمال بی فکری، بدون توجه وظیفه شناسانه به واقعیّت های مربوط، درباره احساسش سخن می گوید. گزاره اش "بادقت تمام ساخته و پرداخته" نیست. بی آن که به خودش زحمت بدهد و کلّ مسئله صحتش را در نظر بگیرد، آن را ساخته است.

واضح است که نکته‌ای که ویتگنشتاین را آزار می‌دهد این نیست که پاسکال در توصیفش از احساس خودش خطا کرده. حتی این هم نیست که از سر بی‌دقتی خطا کرده. لاقیدی او، یا عدم دقتش، صرف این نیست که اجازه داده به علت یک غفلت سهوی یا آنی در توجهی که صرفِ درک درست امور می‌کند، خطایی در سخنش اتفاق بیفتد. بلکه نکته این است که، تا آن جا که ویتگنشتاین متوجه می‌شود، پاسکال، بدون تعهد واقعی نسبت به الزاماتی که جدّو جهد در عرضه بازنمایی درست واقعیت دارد، توصیفی از وضع امور عرضه می‌کند. خطای او این نیست که درک درستی از امور ندارد، بل این است که حتی تلاشی هم برای این کار نمی‌کند.

این است که برای ویتگنشتاین اهمیت دارد، چرا که، خواه به نحوی توجیه‌پذیر و خواه به نحوی توجیه‌ناپذیر، سخن پاسکال را جدّی می‌گیرد و گزاره‌ای فرضش می‌کند که دعوی ارائه توصیفی آگاهی‌بخش از چگونگی احساس او دارد. او را درگیر فعالیت می‌داند که تمایز میان صادق و کاذب در آن خطیر و سرنوشت‌ساز است و، با این همه، تلقی‌اش این است که او هیچ دغدغه این را ندارد که آن چه می‌گوید صادق است یا کاذب. از این لحاظ است که گزاره پاسکال با دغدغه حقیقت ارتباطی ندارد: او دغدغه ارزش صدق سخن خود را ندارد. این است دلیل این که چرا نمی‌توان او را مشغول دروغ گفتن دانست؛ زیرا پیش فرض این نیست که حقیقت را می‌داند، و بنابراین نمی‌تواند در حال اعلان سنجیده قضیه‌ای باشد که از پیش کاذبش فرض می‌کند: گزاره‌اش نه مبتنی شده است بر عقیده‌ای که صادق است و نه، چونان دروغ، مبتنی شده است بر عقیده‌ای که صادق نیست. دقیقاً همین عدم ارتباط با دغدغه حقیقت است - این بی‌تفاوتی نسبت به چگونگی واقعیت امور - که من آن را ذات حرف مفت می‌دانم.

حال، به بررسی (کمابیش گزینشی) مواردی در فرهنگ انگلیسی آکسفورد می‌پردازم که برای ایضاح سرشت حرف‌مفت مناسب اند. فرهنگ مذکور bull session را "گفت‌وگو یا بحثی خودمانی، به‌ویژه، در میان گروهی از مردان" تعریف می‌کند. خب، این تعریف به نظر غلط می‌رسد. از یک طرف، این فرهنگ از قرار معلوم فرضش این است که استفاده از لفظ bull در session bull در اصل دقیقاً برای دلالت بر جنس است. اما حتی اگر هم راست بود که مشارکت‌کنندگان در session bull ها عمدتاً یا نوعاً مردان اند، حکم به این که session bull ذاتاً چیزی بیش از بحثی خودمانی در میان مردان نیست به همان اندازه نادقیق می‌بود که این حکم نظیرش: session hen صرفاً گفت‌وگویی خودمانی در میان زنان است. احتمالاً راست است که مشارکت‌کنندگان در session hen ها علی‌القاعده زنان اند. با وجود این، اصطلاح session hen حامل چیزی مشخص‌تر از این در باب آن نوع خاصی از گفت‌وگوی خودمانی در میان زنان است که hen session ها اختصاص به آن‌ها دارند. چیز متمایز در آن نوع گفت‌وگوی خودمانی در میان مردان که یک session bull را می‌سازد، به نظر من، از این قبیل است: در عین حال که بحث ممکن است حادث و مهم باشد، از یک لحاظ "واقعی" نیست.

مباحث خاص session bull به وجوه شخصی و به لحاظ عاطفی حساسیت‌برانگیز زندگی - مثل دین، سیاست، یا جنسیت - ربط دارند. انسان‌ها معمولاً اگر اه دارند از این که درباره این مباحث با صراحت تمام صحبت کنند اگر حدس بزنند که ممکن است خیلی جدی گرفته شوند. آن چه معمولاً در session bull جریان دارد از این قرار است که مشارکت‌کنندگان به سخن‌گفتن از افکار و طرزتلقی‌های متنوع می‌پردازند تا ببینند که از گوش‌سپردن به خودشان حین سخن‌گفتن از چنین چیزهایی چه احساسی پیدا می‌کنند، و کشف کنند که دیگران چه واکنشی به آن‌ها نشان می‌دهند، بی آن که فرض گرفته شود که به آن چه

می‌گویند متعهد اند: برای هر مشارکت‌کننده در session bull مسلّم است که گزاره‌هایی که افراد در این بحث‌ها ابراز می‌کنند لزوماً بیان‌گر عقاید یا احساسات واقعی‌شان نیست. مقصود اصلی ممکن‌ساختن مرتبه بالایی از صراحت و رهیافتی تجربی یا ماجراجویانه نسبت به موضوعات مورد بحث است. بنابراین، شرایط مهیا است برای لذت‌بردن از یک جور بی‌مسئولیتی، چنان که انسان‌ها ترغیب می‌شوند تا آن چه را در ذهن دارند بیان کنند، بدون اضطراب مفروطی که مانع آنان برای انجام دادن این کار می‌شود.

به عبارت دیگر، هر کدام از مشارکت‌کنندگان در session bull بر تفاهم عامی تکیه می‌کند دالّ بر این که نباید تلقی کرد که آن چه از سوی هر کس بیان یا گفته می‌شود حرف دل او است یا این که او به وضوح عقیده دارد که حقیقت است. غایت چنین گفت‌وگویی ابراز عقیده نیست. بنابراین، مفروضات معمول درباره ارتباط میان آن چه می‌گویند با آن چه بدان عقیده دارند به حالت تعلیق درمی‌آیند. گزاره‌هایی که در session bull ها بیان می‌شوند با حرف‌مفت از این لحاظ تفاوت دارند که تظاهر نمی‌شود که ارتباط میان گفته و عقیده برقرار است. این واقعیت که تا اندازه‌ای فارغ از دغدغه حقیقت اند آن‌ها را شبیه به حرف‌مفت می‌سازد. بر این شباهت میان session bull و حرف‌مفت اصطلاح bull the shooting نیز دلالت می‌کند، که حاکی از آن نوع گفت‌وگویی است که مشخصه session bull ها است و، در آن، اصطلاح shooting به احتمال بسیار روایت تروتمیزی از shitting است. همین اصطلاح session bull هم، در واقع، به احتمال بسیار روایت پاکیزه‌ای از session bullshit است.

مضمون مشابهی را در یکی از کاربردهای بریتانیایی bull می‌توان تشخیص داد که در آن، بر طبق فرهنگ انگلیسی آکسفورد، این لفظ حاکی است از "کارهای تکراری غیر ضروری یا تشریفاتی؛ انضباط افراطی یا [?] تمیزکاری و برق‌اندازی؛ [?] خط‌قرمز کشیدن‌های زیادی".

station the around flying was that bull that all about bolshie very felt ... Squadron The
(I. Gleed, vi. 51, 1942);

(اسکادران ... به تنگ آمده بودند از همه آن مسخره‌بازی‌هایی که در اطراف پایگاه برقرار بود؛)

Them truning the out for us, us past marching, right eyes all that sort of bull (A. Baron, xxiv Kind Human, 178, 1953);

(آن‌ها به خاطر ما سرپست حاضر می‌شوند و ما هم قدم‌رو می‌رویم به راست راست، همان مسخره‌بازی‌ها دیگر؛)

the drudgery and 'bull' in MP's life (Econimist) 8 Feb. 470/471, 1958).

(جان‌کندن و [?] بی‌هوده‌کاری [?] در زندگی یک آدم نظامی.)

از قرار معلوم، در این جا لفظ bull راجع به کارهایی است که بی‌هوده‌اند، از این لحاظ که ربط‌چندانی ندارند به نیت اصلی یا غایت موجه‌کننده عملی که مستلزم آن‌ها است. پیش‌فرض این است که تمیزکاری و برق‌اندازی و خط‌قرمز کشیدن‌های زیادی واقعاً کمکی به تحقق غایات "واقعی" شخصیت‌های نظامی یا مقامات حکومتی نمی‌کنند، هرچند از سوی مؤسسات یا صاحب‌منصبان تکلیف می‌شوند، همان‌ها که مدعی‌اند که با وجدان بیدار خود را وقف پی‌گیری آن غایات

کرده‌اند. بدین سان، "کارهای تکراری غیرضرور یا تشریفاتی" که bull اند ارتباطی ندارند با انگیزه‌های مجاز فعالیتّی که بر مبنایش این‌ها تحمیل می‌شوند، درست چنان که چیزهایی که در session bull ها گفته می‌شوند ارتباطی با عقاید ثابت گویندگان آن‌ها ندارند، و حرف‌های مفت ارتباطی با دغدغه حقیقت ندارند.

لفظ bull، در کاربردی کم‌ویش فراخ‌دامنه‌تر و آشنا‌تر، به عنوان مترادفِ session bull، البته با قدری زمختی کم‌تر، نیز به کار می‌رود. فرهنگ انگلیسی آکسفورد در مدخل bull این‌ها را به عنوان پیشنهادهایی مشخص آورده: "گفته یا نوشته پیش‌پاافتاده، ریاکارانه، یا دروغین؛ مهمل".^{۱۸} خب، به نظر نمی‌رسد که نارسایی یا بی‌اهمّیتی لزوماً مدخلیتی در معنای bull داشته باشند؛ بنابراین، "مهمل" و "پیش‌پاافتاده"، حتی فارغ از ابهامشان، به نظر می‌رسد که بی‌ربط باشند. تمرکز بر "ریاکارانه یا دروغین" بهتر است، اما باید دقیق‌تر شود.^{۱۸} مدخل مذکور دو تعریف دیگر هم به دست می‌دهد:

۱۹۱۴ Notes Dialect IV. ۱۶۲.

Bull, 'hot ;purpose the to not is which talk ,air'.

(bull گفته‌ای که وافی به مقصود نیست؛ بادِ [؟] هوا[؟].)

۱۹۳۲ Lit Times Supp. ۸ Dec. ۳/۹۳۳.

'Bull' the is slang term for a combination of bluff, bravado, 'hot air', and what we used to call the 'Kidding Army' troops.

(bull اصطلاحی عامیانه است برای ترکیبی از لاف زنی، کلّه خری، باد هوا^[۱]، و آن چه در ارتش "ریش خند کردن سربازها" می خواندیم.)

"وافی به مقصود نبودن" مناسبست دارد، اما هم به لحاظ گستره بیش از اندازه فراخ دامنه است و هم بیش از اندازه ابهام دارد. شامل انحراف ها و نامربوطی های معصومانه می شود، که از نمونه های قطعی bull نیستند؛ افزون بر این، گفتن این که bull وافی به مقصود نیست این امر را که مراد از مقصود چیست بلا تکلیف می گذارد. اشاره به "باد هوا" در هر دو تعریف مفیدتر است.

هنگامی که گفته‌ای را باد هوا توصیف می‌کنیم، مرادمان این است که آن چه از دهان گوینده بیرون می‌آید فقط باد هوا است؛ دم صرف است. سخن گوینده تهی است، بی هیچ مایه یا محتوایی. بنابراین، استفاده‌اش از زبان کمکی به تحقق غایتی که علی‌الادعا این استفاده در خدمت آن است نمی‌کند. بیش از این که گوینده صرفاً نفسش را بیرون داده هیچ اطلاعات دیگری منتقل نمی‌شود. اتفاقاً شباهت‌هایی میان باد هوا و مدفوع هست که گویا باد هوا را مترادف مناسب‌تری برای حرف‌مفت می‌سازد. درست به همان نحو که باد هوا سخنی است که از هر گونه محتوای آگاهی‌بخش تهی شده باشد، مدفوع هم ماده‌ای است که از هر چیز مغذی خالی شده باشد. مدفوع را می‌توان لاشه‌ی غذا دانست، آن چه باقی می‌ماند وقتی عناصر حیاتی موجود در غذا بیرون کشیده می‌شوند. از این لحاظ، مدفوع بازنمودی از مرگی است که خود ما پدید می‌آوریم و، در واقع، در این فرایند ادامه‌ی حیات‌مان چاره‌ای جز پدیدآوردنش نداریم. شاید از همین رو که مدفوع این قدر مرگ را صمیمی می‌کند این قدر از آن مشمئز می‌شویم. به هر تقدیر، به همان اندازه که مدفوع می‌تواند در خدمت غایات تغذیه‌ای باشد، باد هوا هم می‌تواند در خدمت غایات ارتباطی باشد.

حال، این چند سطر از بند هفتاد و چهارم شعر بندهای پاوند^{۱۹} را در نظر بگیرید، که فرهنگ انگلیسی آکسفورد در ذیل مدخل حرف‌مفت ذکر می‌کند:

?bibl' the in wots Snag Hey

?bible the of books the are Wot

.ME bullshit don't , 'em Name

(آهای، اسنگ، چی توی کتاب مقدس هست؟

کتاب مقدس از چه کتاب‌هایی تشکیل شده؟

اسم ببر، برای من حرف مفت نزن!)^{۲۰}

این یک جور مطالبه شواهد است. از قرار معلوم، شخص مورد خطاب کسی تلقی شده است که به نحوی ادعا می‌کند که کتاب مقدس را می‌شناسد، یا این که دغدغه آن را دارد. گوینده گمان می‌کند که ادعاهای او صرفاً حرف‌هایی توخالی اند، و تقاضا می‌کند که شواهدی در تأیید آن‌ها آورده شود. او خبر صرف را نمی‌پذیرد و اصرار به دیدن خود امر دارد. به عبارت دیگر، او مسئله لاف‌زنی را مطرح می‌کند. در این تعریفی که سطرهای شعر پاوند تداعی می‌کنند، به ارتباط میان حرف مفت و لاف به صراحت تصدیق شده است:

As v, trans and, intr, nonsense talk to, also ...; (to) nonsense talking something (by) through way one's bluff to, nonsense.

(مهم‌گویی کردن؛ ... همچنین، لاف‌زدن کسی برای پیش‌بردن کاری به مدد مهم‌گویی.)

به نظر می‌رسد که حرف مفت‌زنی متضمن نوعی لاف‌زدن است. قطعاً، به لاف‌زنی نزدیک‌تر است تا به دروغ‌گویی. اما این امر که حرف مفت‌زنی بیش‌تر به لاف‌زنی شبیه است تا دروغ‌گویی مستلزم چه چیزی در باب سرشت آن است؟ تفاوت مربوط، در این جا، میان لاف و دروغ دقیقاً چیست؟

دروغ‌گویی و لاف‌زنی، هر دو، حالت‌هایی از نادرست‌نمایی یا فریب‌کاری اند. خب، بنیادی‌ترین مفهوم در سرشت متمایز دروغ مفهوم کذب است: دروغ‌گو ذاتاً کسی است که کذبی را به نحوی سنجیده اعلان می‌کند. لاف‌زنی هم نوعاً وقف بیان چیزی کاذب می‌شود. ولی، به خلاف دروغ‌گویی محض، در لاف‌زنی بیش‌تر نه کاذب‌بودن که ساختگی‌بودن مطرح است. این است که نزدیکی‌اش به حرف‌مفت را توجیه می‌کند. زیرا ذات حرف‌مفت این نیست که کاذب باشد، بل این است که چرت باشد. برای درک عمیق این تمایز، باید دانست که چیز ساختگی یا چرت لازم نیست که از هر لحاظ (فارغ از نفس اصالت) مادون چیز واقعی باشد. آن چه اصل و واقعی نیست لازم نیست که، از وجهی دیگر، ناقص هم باشد. بالاخره، می‌تواند روگرفتی دقیق باشد. مشکل چیز بدلی در این نیست که شبیه به چیست، بل در این است که چطور ساخته شده است. و این به یک وجه مشابه و بنیادین سرشت ذاتی حرف‌مفت اشاره دارد: هر چند فارغ از دغدغه حقیقت‌پدید آمده، لازم نیست که کاذب باشد. حرف‌مفت‌زن چیزهایی می‌سازد. اما این به معنای آن نیست که لزوماً آن چیزها اشتباه اند.

در رمان داستان کثیف، به قلم اریک امبلر، شخصیتی به نام آرتور ابدل سیمپسون به یاد نصیحتی می‌افتد که پدرش در کودکی به او کرده:

با این که فقط هفت سالم بود که پدرم را کشتند، باز هم او و برخی از چیزهایی را که می‌گفت خیلی خوب به خاطر دارم ... یکی از اولین چیزهایی که یادم داد این بود که:

“Never tell a lie when you can tell your bullshit through.”

(هیچ وقت دروغ نگو، وقتی که می‌توانی کارت را با حرف مفت‌زدن پیش ببری).^{۲۱}

این فقط مستلزم آن نیست که تفاوت مهمی میان دروغ‌گویی و حرف‌مفت‌زنی وجود دارد، بل این است که حرف‌مفت‌زنی بر دروغ‌گویی ترجیح نیز دارد. اما، سیمپسون پدر قطعاً حرف‌مفت‌زنی را به لحاظ اخلاقی برتر از دروغ‌گویی نمی‌داند. محتمل هم نیست که، در تحقق غایاتی که دروغ یا حرف‌مفت می‌توانند در خدمت‌شان باشند، همواره دروغ را کم‌اثرتر از حرف‌مفت بداند. از هر چه بگذریم، دروغی که معقولانه و استادانه ساخته شده باشد ممکن است با موفقیت کامل تأثیر خودش را بگذارد. چه بسا سیمپسون بر این گمان بوده که حرف‌مفت‌زنی آسان‌تر از دروغ‌گویی است. یا شاید مرادش این بوده که، هر چند خطر گرفتادن در هر دو مورد برابر است، پیامدهای گرفتادن برای دروغ‌گو عموماً وخیم‌تر از حرف‌مفت‌زن است. در واقع، ما انسان‌ها معمولاً حرف‌مفت را بیش از دروغ تحمل می‌کنیم، شاید به این سبب که معمولاً آن را کم‌تر توهین شخصی تلقی می‌کنیم. احتمالاً می‌کوشیم تا خودمان را از معرض حرف‌مفت دور کنیم، اما به احتمال بیش‌تر با شانه‌بالا انداختن حاکمی از بی‌قراری و کلافگی این کار را می‌کنیم، نه با احساس خشونت یا خشمی که غالباً دروغ در ما برمی‌انگیزد. این مسئله که چرا ما با نرمی بیش‌تری با حرف‌مفت مواجه می‌شویم تا با دروغ‌گویی مسئله مهمی است، که، به عنوان تمرین، آن را به خواننده وامی‌گذارم.

ولی، مقایسه، در این جا، میان گفتن یک دروغ و ساختن یک نمونه مشخص از حرف‌مفت نیست. سیمپسون پدر "حرف‌مفت‌زدن برای پیش‌بردن کار" را به عنوان جایگزینی برای دروغ‌گفتن معرفی می‌کند. این متضمن صرف ساختن یک نمونه حرف‌مفت نیست؛ متضمن برنامه ساختن حرف‌مفت است، به هر اندازه که اوضاع و احوال ایجاب کنند. شاید این کلیدی برای درک وجه ترجیح او باشد. دروغ‌گفتن عملی با تمرکز بالا است. طرح و تدبیر برای جای‌دادن کذبی خاص در

مطلبی مشخص در درون مجموعه یا نظامی از عقاید است، به منظور اجتناب از پیامدهایی که آن مطلب در ارتباط با حقیقت خواهد داشت. و این مستلزم مرتبه‌ای از استادکاری است که، در آن، گوینده دروغ تسلیم الزامات عینی آن چیزی می‌شود که حقیقت در نظرش می‌گیرد. دروغ‌گو ناگزیر دغدغه ارزش صدق دارد. اصلاً برای جعل یک دروغ باید بر این گمان باشد که می‌داند چه چیزی صادق است. و برای جعل یک دروغ مؤثر باید کذبش را تحت هدایت آن صدق طرح و تدبیر کند.

از سوی دیگر، شخصی که برای پیش‌بردن کارش می‌پذیرد که حرف مفت بزند آزادی خیلی بیشتری دارد. تمرکز او بر دورنما و کلیت است، نه بر امر جزئی. او خودش را به جای دادن کذب خاصی در یک مطلب مشخص محدود نمی‌کند و، بدین سان، به حقایق محیط بر آن مطلب یا متداخل با آن ملزم نمی‌شود. تا آن جا که لازم باشد، آماده زمینه‌سازی هم هست. این آزادی از الزاماتی که دروغ‌گو باید تسلیم آن‌ها باشد، البته، لزوماً به معنای آن نیست که کار حرف مفت‌زن آسان‌تر از کار دروغ‌گو است. اما به این معنا هست که سبک خلاقانه‌ی که مبنای آن است، در مقایسه با سبکی که در دروغ‌گویی به خدمت گرفته می‌شود، وجه تحلیلی و سنجیده‌تری دارد. فراگیرتر و مستقل‌تر است، و مجال فراخ‌تری برای بداهه‌سازی و آب‌وتاب‌دادن و خیال‌پردازی دارد. در این جا هنرمندی بیش‌تر مطرح است تا استادکاری. و از همین جا می‌آید مفهوم آشنای "bullshit" "artist" ("هنرمند حرف مفت‌زن"). حدس من این است که توصیه طرح‌شده از سوی پدر آرتور سیمپسون نشان‌دهنده این واقعیت است که او بیش‌تر به این سبک خلاقانه جلب می‌شود، بدون توجه به مزیت یا تأثیرگذاری نسبی‌اش، و کم‌تر به آن مقتضیات خشک‌تر و سخت‌گیرانه‌تر دروغ‌گویی.

آن چه حرف مفت ضرورتاً نادرست‌نمایی می‌کند نه وضع‌اموری است که از آن حکایت می‌کند و نه عقاید گوینده در باب آن وضع‌امور است. این‌ها چیزهایی اند که دروغ‌ها، به واسطه کاذب بودن، نادرست‌نمایی‌شان می‌کنند. چون حرف مفت لازم نیست که کاذب باشد، به لحاظ محتوای نادرست‌نمایش با دروغ تفاوت دارد. احتمالش کم است که حرف مفت زن ما را درباره امور واقع یا درباره تصوّرش از امور واقع فریب بدهد، یا حتی قصدی برای این کار داشته باشد. آن چه او لزوماً تلاش می‌کند تا ما را درباره‌اش فریب بدهد قصدش است. یگانه خصیصه‌ای که وجه تمایز ضروری او است این است که به نحو خاصی آن چه را در سر دارد نادرست‌نمایی می‌کند.

هسته اصلی تمایز میان او و دروغ‌گو این است. او و دروغ‌گو، هر دو، جدوجهدشان در ارتباط با حقیقت است و خودشان را کاذبانه بازمی‌نمایند. موقّعیّت هر دو مبتنی بر فریب‌دادن ما درباره حقیقت است. اما امری که دروغ‌گو درباره خودش پنهان می‌کند این است که در تلاش است تا ما را از درک درست واقعیت دور کند؛ قرار نیست ما بدانیم که او می‌خواهد معتقد شویم به چیزی که خود کاذبش می‌داند. از سوی دیگر، امری که حرف‌مفت‌زن درباره خودش پنهان می‌کند این است که ارزش‌صدق‌گزاره‌هایی که بیان می‌کند در مرکز توجهش قرار ندارد؛ آن چه قرار نیست ما بفهمیم این است که قصد او نه گزارش کردن حقیقت است و نه کتمان کردن آن. این به معنای آن نیست که سخنش تابعِ انگیزه‌های آنی هرج‌ومرج‌طلبانه است، بل این است که انگیزه رهنما و ضبط‌ومهارکننده سخنش ربطی به این امر ندارد که چیزهایی که درباره‌شان سخن می‌گوید حقیقتاً از چه قرار اند.

امکان ندارد کسی دروغی بگوید بدون این که معتقد باشد که حقیقت امر را می‌داند. تولید حرف‌مفت مستلزم چنین اعتقادی نیست. شخصی که دروغ می‌گوید دارد با این کار به حقیقت واکنش نشان می‌دهد، و باید تا آن حدّ حرمتش را داشته باشد. آدمِ صادق به هنگام سخن گفتن فقط چیزی را می‌گوید که عقیده دارد صادق است؛ دروغ‌گو، به همان نسبت، ضرورتاً گزاره‌هایی را که بیان می‌کند کاذب می‌داند. ولی، در مورد حرف‌مفت‌زن، همه این شروط لغو می‌شوند: او نه جانب امر صادق را می‌گیرد و نه جانب امر کاذب را. مثل آدمِ صادق و آدمِ دروغ‌گو نیست که امور واقع را در نظر داشته باشد؛ اصلاً کاری به امور واقع ندارد، مگر این که ربطی داشته باشند به دغدغه درامان‌ماندن از تبعات آن چه می‌گوید. هیچ پروای این را ندارد که چیزهایی که می‌گوید وصف درست واقعیت هستند یا نه. به تناسب مقصودش، فقط دست‌چین‌شان می‌کند، یا این که جعل‌شان می‌کند.

آگوستین قدیس در رساله "دروغ‌گویی" هشت نوع دروغ را از هم تمیز می‌دهد، که بر طبق نیت یا توجیه خاصی که دروغ بر پایه آن گفته می‌شود دسته‌بندی شده‌اند. هفت نوع از این هشت نوع دروغ تنها به این سبب گفته می‌شوند که فرض گویندگان‌شان این است که ابزارهایی ضروری برای هدفی متمایز از صرف خلق عقایدی کاذب اند. چون تنها به این علت گفته می‌شوند که علی‌الفرض برای هدفی غیر از خود فریب‌کاری ضروری اند، آگوستین قدیس آن‌ها را اکراهی می‌داند: آن چه شخص واقعاً می‌خواهد نه دروغ گفتن، که دست‌یافتن به هدف است. بنابراین، به نظر او، این‌ها دروغ‌های واقعی نیستند، و کسانی که این‌ها را می‌گویند به معنای دقیق کلمه دروغ‌گو نیستند. فقط مقوله باقی‌مانده است که، به گمان او، حاوی "دروغی که صرفاً برای لذت دروغ گفتن و فریب‌دادن گفته می‌شود، یعنی دروغ واقعی"^{۲۲}، است. دروغ‌های این مقوله به عنوان ابزارهایی در خدمت هدفی متمایز از اشاعه کذب گفته نمی‌شوند. محض خاطر خودشان گفته می‌شوند - یعنی، صرفاً از فرط عشق به فریب‌کاری:

تمایزی هست میان شخصی که دروغ می‌گوید و شخصی که دروغ‌گو است. اولی آدمی است که با اکراه دروغ می‌گوید، حال آن که دومی عاشق این است که دروغ بگوید و وقتش را به تفریح دروغ‌گویی بگذراند ... دروغ‌گو از دروغ‌گویی لذت می‌برد و از نفس کذب به وجد می‌آید.^{۲۳}

آن چیزهایی که آگوستین "دروغ‌گو" و "دروغ واقعی" می‌نامد هم کمیاب اند و هم غیرعادی. هر کسی بالاخره هر از گاهی دروغی می‌گوید، اما کم‌اند انسان‌هایی که در بیش‌تر اوقات (یا حتی همه‌وقت) تنها و تنها از روی عشق به کذابی یا فریب‌کاری دروغ بگویند.

از نظر بیش‌تر انسان‌ها، همین که گزاره‌ای کاذب باشد خود دلیلی است، هر چند ضعیف و به‌آسانی قابل چشم‌پوشی، برای بیان نکردن آن؛ در مقابل، از نظر آن‌ها که آگوستین قدیس دروغ‌گوی محضشان می‌خواند، این امر دلیلی است به سود بیان کردن آن؛ و از نظر حرف‌مفت‌زن‌ها، به خودی خود نه دلیلی به سود است و نه دلیلی به زیان. هم در دروغ‌گویی و هم در راست‌گویی، هر دو، انسان‌ها تحت راهنمایی عقایدشان در باب چگونگی امور اند. این‌ها آن‌ها را راهنمایی می‌کنند، خواه در جدّو جهد برای به‌دست‌دادن توصیف درستی از جهان باشند و خواه در جدّو جهد برای به‌دست‌دادن توصیف نادرستی از آن. به همین دلیل، گفتن دروغ مثل زدن حرف‌مفت نیست که معمولاً کاری می‌کند که شخص دیگر از عهده گفتن حرف‌راست بر نمی‌آید. با ناپرهیزی مفرط در حرف‌مفت‌زنی، که متضمّن اظهاراتی است بدون توجه به هر چیزی به جز این که چه چیزی به دهان فرد خوش می‌آید که بگوید، ممکن است عادت طبیعی شخص به توجه کردن به چگونگی امور ضعیف شود یا یکسره از دست برود. کسی که دروغ می‌گوید و کسی که راست می‌گوید در دو جبهه مخالف، می‌شود گفت در بازی‌ای واحد، بازی می‌کنند. هر دو به تناسب تلقی‌شان از امور واقع به آن‌ها واکنش نشان می‌دهند، هر چند واکنش یکی را مرجعیت حقیقت هدایت می‌کند، حال آن که واکنش دیگری از آن مرجعیت سر می‌پیچد و از پذیرش مقتضیاتش سر باز می‌زند. حرف‌مفت‌زن اما این مقتضیات را به کلی نادیده می‌گیرد. مثل دروغ‌گو نیست که مرجعیت حقیقت را ردّ کند و خود را مقابل آن قرار دهد. اصلاً هیچ توجهی به آن نمی‌کند. و به واسطه این امر، حرف‌مفت‌زن در مقایسه با دروغ‌گو دشمن بزرگ‌تری برای حقیقت است.

کسی که دغدغه گزارش یا کتمان امور واقع را دارد فرضش این است که در واقع هستند اموری واقعی که به نحوی هم متعین اند و هم قابل شناخت. پیش‌فرض

دغدغه او نسبت به راست‌گویی یا دروغ‌گویی این است که تفاوتی هست میان دید درست از چیزها و دید نادرست از چیزها، و دست‌کم گه‌گاه می‌شود این تفاوت را بیان کرد. کسی که دست می‌شوید از عقیده‌داشتن به امکان تشخیص این که پاره‌ای از گزاره‌ها صادق‌اند و سایرین کاذب فقط دو گزینه می‌تواند داشت. گزینه اول این است که هم از تلاش در جهت بیان حقیقت دست بکشد و هم از تلاش در جهت قلب حقیقت. این به معنای اجتناب از صدور هر گونه حکمی، هر چه باشد، درباره امور واقع است. گزینه دوم ادامه‌دادن به صدور احکامی است که دعوی توصیف چگونگی امور را دارند اما نمی‌توانند چیزی به جز حرف‌مفت باشند.

چرا حرف‌مفت این قدر زیاد است؟ البته، نمی‌توان مطمئن بود که امروزه نسبت به زمان‌های دیگر حرف‌مفت بیش‌تر هست. در روزگار ما، نسبت به همه روزگاران گذشته، ارتباطات در انواع گوناگونش زیاد شده است، اما احتمالاً نسبت حرف‌مفت افزایش پیدا نکرده. بدون مفروض گرفتن این معنی که اکنون میزان وقوع حرف‌مفت واقعاً بیش‌تر شده، ملاحظات چندی را خاطرنشان می‌شوم که به تبیین این واقعیت که حرف‌مفت در حال حاضر این قدر زیاد است کمک می‌کنند.

هر گاه اوضاع و احوال مستلزم این باشند که کسی حرف بزند بی آن که بداند دارد درباره چه حرف می‌زند، گریز و گزیری از حرف‌مفت نیست. بدین سان، تولید حرف‌مفت رونق می‌گیرد هر گاه تکالیف یا فرصت‌های اشخاص برای سخن گفتن درباره موضوعاتی بر شناختشان از واقعیت‌های مربوط به آن موضوعات پیشی بگیرند. این ناهماهنگی، در عرصه عمومی زندگی، متداول است، جایی که انسان‌ها سوق داده می‌شوند - خواه به توسط گرایش‌های خودشان و خواه به توسط تقاضاهای دیگران - به این که درباره مسائلی سخن بگویند که در باب آن‌ها کم‌اطلاع‌اند. نمونه‌های بارزی از حرف‌مفت ناشی از این اعتقاد رایج‌اند که مسئولیت

شهروند در یک نظام مردم‌سالار است که درباره هر چیزی، یا دست کم هر چیزی که به اداره امور کشورش ربط دارد، عقیده‌ای داشته باشد. ناگفته پیداست که فقدان هر گونه ارتباط معنادار میان عقاید شخص با ادراکش از واقعیت قضیه را جدی‌تر خواهد کرد برای کسی که این را مسئولیت خودش، در مقام یک عامل اخلاقی با وجدان، می‌داند که رویدادها و اوضاع و احوال همه بخش‌های جهان را مورد ارزیابی قرار دهد.

کثرت حرف مفت در عصر حاضر منابع عمیق‌تری هم دارد، در اشکال متنوع شکاکیتی که امکان هر گونه دسترسی قابل اعتماد ما به واقعیت عینی را انکار می‌کند و، بنابراین، امکان شناخت چگونگی حقیقی چیزها را مردود می‌شمارد. این آموزه‌های "ستیزنده با واقع‌گرایی" تیشه می‌زنند به ریشه اطمینان به ارزش تلاش‌های بی‌غرضانه در جهت تعیین این که چه چیزی صادق است و چه چیزی کاذب، و حتی تیشه می‌زنند به ریشه اطمینان به معقول بودن تصور پژوهش عینی. یک واکنش به این کم‌شدن اطمینان عقب‌نشستن از انضباط مستلزم تعهد به آرمان درستی و پناهم بردن به انضباطی کم‌ویش متفاوت با آن بوده است، انضباطی که مستلزم پی‌گیری آرمان جایگزین صداقت است. افراد، به جای این که اولاً و بالذات در جهت رسیدن به بازنمایی‌های درست از دنیای مشترک بکوشند، تلاش‌شان را معطوف به این امر می‌کنند که بازنمایی‌های صادقانه از خودشان عرضه کنند. و با متقاعد شدن به این که واقعیت سرشت نفسی‌ای ندارد که بتوان امیدی به تشخیص آن به مثابه حقیقت چیزها داشت، خود را وقف صادق بودن نسبت به سرشت خودشان می‌کنند. تو گویی تصمیم می‌گیرند که، چون تلاش در جهت صادق بودن نسبت به امور واقع کار بی‌معنایی است، بنابراین در عوض باید در جهت صادق بودن نسبت به خود تلاش کرد.

اما نامعقول است که تصور کنیم که خودمان متعین ایم و، از این رو، می شود هم توصیف های درست از ما به دست داد و هم توصیف های نادرست، و در همان حال فرض کنیم که آشکار شده است که نسبت دادن تعین به هر چیز دیگری خطا است. ما تنها در واکنش به چیزهای دیگر موجوداتی آگاه ایم و، بدون شناخت آنها، به هیچ وجه خودمان را نمی توانیم بشناسیم. وانگهی، چیزی به لحاظ نظری، و قطعاً به لحاظ تجربی، در کار نیست که مؤید این حکم غریب باشد که: شناخت حقیقت خود زودیاب ترین نوع شناخت برای هر شخص است. واقعیت های مربوط به خود ما سختی و مقاومت خاصی در برابر فروپاشی ناشی از شکاکیت ندارند. سرشت های ما، در واقع، قوام دست یافتنی ای ندارند و، آشکارا، کم تر از سرشت های سایر چیزها ثبات و ذات دارند. و تا آن جا که وضع از این قرار باشد، خود صداقت نیز حرف مفت است.

در مذمت گران جانان حرف مفت زن*

مصطفی ملکیان

با توجه به اهمیت مبحث یاوه (گویی /) بادهوا / حرف مفت، در روان شناسی اجتماعی، جامعه شناسی، اخلاق، تعلیم و تربیت، و مدیریت، و نیز با عنایت به طرز پرداخت فلسفی، تحلیلی، دقیق، و عمیق هری فرנקفرت (Frankfurt. G Harry)، فیلسوف امریکایی، به این مبحث، بجا است اگر رأی این فیلسوف در باب حرف مفت بیشتر از آن چه خود وی، در کتاب در باب حرف مفت، توضیح داده است ایضاح شود. از این رو، این نوشته در جهت شرح و تفصیل و بسط مطالب این کتاب مختصر و مفید میکوشد.

این نوشته را در قالب پاسخ‌گویی به هفت پرسش سامان می‌دهیم:

- (۱) حرفِ مفت چیست؟
- (۲) حرفِ مفت را برای چه کسی می‌زنند؟
- (۳) حرفِ مفت را چرا می‌زنند؟
- (۴) حرفِ مفت را چه گونه می‌زنند؟
- (۵) حرفِ مفت را چه گونه تشخیص دهیم؟
- (۶) حرفِ مفت چه زیان‌هایی دارد؟
- (۷) با حرفِ مفت چه گونه مقابله کنیم؟

(۱) حرفِ مفت چیست؟

برای توضیحِ ماهیتِ حرفِ مفت، از آن جا که حرفِ مفت، طبعاً، در قالبِ جمله گفته میشود، بهتر است که، نخست، به انواعِ جمله، در هر زبانی، اشاره کنیم. میتوان، به تبعِ جان سرل (Searle .R John)، فیلسوفِ امریکایی (۱۹۳۲-)، گفت که جملاتِ هر زبانی به پنج نوع تقسیم میشوند: (۱) جملاتِ اخباری (assertive) یا تصویرگر (representative) که در آنها گوینده (یا نویسنده) از واقعیّتی از واقعیّتهایِ عالمِ واقع خبر میدهد یا، به تعبیری دیگر، خبر میدهد که قضیه‌ای صادق است. افعالی از قبیلِ عقیده‌داشتن، تصدیق کردن، تکذیب کردن، تأیید کردن، انکار کردن، قبول کردن، رد کردن، اثبات کردن، نفی کردن، تقویت کردن، تضعیف کردن، نتیجه گرفتن، و گزارش دادن برای افاده‌ی این مقصود به کار میروند. (۲) جملاتِ تحریکی یا دستوری (directive) که در آنها گوینده مخاطب را به انجام دادنِ کاری، در آینده (آینده‌ای که از همان زمانِ اداءِ جمله آغاز میشود)، سوق میدهد یا، به عبارتی دیگر، با اداءِ جمله‌اش میکوشد تا کاری کند که مخاطب، در آینده، دست به کاری بزند. افعالی از سنخِ پرسیدن، درخواست کردن، خواستن، توضیح یا دلیل خواستن، دعوت کردن، تقاضا کردن، توصیه کردن، سفارش کردن، امر کردن، نهی کردن، اصرار کردن، ترغیب کردن، تهدید کردن، تطمیع کردن، و تحذیر کردن به این مقصود به کار میروند. (۳) جملاتِ التزامی (commissive) که در آنها گوینده خود را به انجام دادنِ کاری، در آینده، ملتزم و متعهد میسازد. افعالی مانند قول دادن، تعهد کردن، تضمین کردن، عهد کردن، سوگند خوردن، پیمان بستن، نذر کردن، موافقت کردن، و برعهده گرفتن به این قصد استعمال میشوند. (۴) جملاتِ وصف‌الحالی یا القائی یا احساسی (expressive) که در آنها گوینده نگرش یا طرز تلقی خود را نسبت به یک وضع و حال بیان میکند. افعالی همانندِ پوزش خواستن، سپاس‌گزاری کردن،

تسلیت گفتن، تبریک گفتن، تقدیر کردن، تحسین کردن، تقبیح کردن، محکوم کردن، اظهار تأسف کردن، ابراز نفرت کردن، ابراز پشیمانی کردن، و خوش آمد گفتن برای ابلاغ این قصد استعمال میشوند. ۵) جملاتِ ایجادی یا اعلامی (declarative) که در آنها گوینده، صرفاً با اداء جمله، یک واقعیت (البته، به تعبیر سرل، یک واقعیتِ نهادی (fact institutional)، و نه یک واقعیتِ طبیعی (fact natural)، و، به تعبیر من، یک واقعیتِ اعتباری، نه یک واقعیتِ حقیقی) ایجاد میکند یا، به عبارتی دیگر، وضع یا شأن بیرونی و ظاهریِ یک شیء یا موقعیت را دگرگون میسازد.

وقتی که عاقد، خطاب به یک زن و مرد، میگوید: "اینک، شما دو تن را زن و شوهر اعلام میکنم" یا قاضی، خطاب به مجرم، میگوید: "تو را به حبس ابد محکوم میکنم" یا صاحب یک کشتی میگوید: "این کشتی را 'کشتی مهتاب' مینامم" یا مادری پدر، با اشاره به نوزاد، میگوید: "اسم اش را 'پگاه' میگذارم" یا رئیس، خطاب به معاون اش، میگوید: "تو را از معاونت خودام عزل کردم"، در همه این گونه موارد، گوینده، البته به جهت این که واجد شرائطی است، صرفاً با اداء یک جمله، واقعیتی نهادی یا اعتباری را به وجود میآورد. این که گزاره‌ی "ستاره زن کاوه است" یا "کاوه شوهر ستاره است" پیش از جمله‌ی عاقد گزاره‌ای کاذب و پس از آن جمله گزاره‌ای صادق است نشانگر این است که با جمله‌ی مذکور واقعیتی پدید آمده است؛ و این که همین گزاره پیش از انشاء حکم طلاق گزاره‌ای صادق و پس از انشاء این حکم گزاره‌ای کاذب است، باز، نشانگر این است که با جمله‌ای که جاری کننده‌ی صیغه‌ی طلاق اداء کرده است واقعیتی از میان رفته است. (البته، پدید آمدن / از میان رفتن هر واقعیتی ملازم از میان رفتن / پدید آمدن واقعیتی دیگر است.) به عبارتی دیگر، اداء صیغه‌ی نکاح یا طلاق وضع یا شأن بیرونی و ظاهری ستاره و کاوه را دگرگون کرده است.

فرقِ فارقِ جمله‌ی اخباری یا تصویرگر با چهار نوع جمله‌ی دیگر این است که به این جمله میتوان صدق و کذب نسبت داد و به چهار نوع جمله‌ی دیگری نمیتوان. فی‌المثل، "از میان شهر اصفهان رودی میگذرد" صادق یا کاذب است؛ اما، جملاتِ "کمی بخواب!" (تحریکی یا دستوری)، "قول میدهم که فردا کتاب را بیاورم" (التزامی)، "از لطف‌تان سپاس گزار ام" (وصف‌الحالی یا القائی یا احساسی)، و "فرزندام را 'نوید' نامیدم" (ایجادِ یا اعلامی) نه صدق‌پذیر اند و نه کذب‌پذیر، یعنی نه صادق‌شان میتوان دانست و نه کاذب. این فرق را بدین صورت، نیز، بیان میکنند که جمله اخباری یا تصویرگر، برخلاف سایر انواع جمله، شرطِ صدق دارد.

در میان چهار نوع جمله‌ی دیگر، که هیچ یک از آنها شرطِ صدق ندارد، نیز، فرقی فارق هست میان جمله‌ی ایجادِ (یا اعلامی) و سه نوع جمله‌ی باقی‌مانده؛ و آن این که جملاتِ تحریکی (یا دستوری)، التزامی، و وصف‌الحالی (یا القائی یا احساسی)، هرچند خودشان شرطِ صدق ندارند، گوینده‌شان شرطِ صداقت دارد، و حال آن که جمله‌ی ایجادِ (یا اعلامی) نه خودش شرطِ صدق دارد و نه گوینده‌اش شرطِ صداقت. معنای این سخن این است که درباره‌ی کسی که میگوید: "کمی بخواب!" یا "قول میدهم که فردا کتاب را بیاورم" یا "از لطف‌تان سپاس گزار ام" میتوان گفت که از سرِ صداقت یا بیصداقتی جمله‌ی مذکور را گفته است؛ اما، درباره‌ی کسی که میگوید: "فرزندام را 'نوید' نامیدم" نمیتوان از صداقت یا بیصداقتی دم زد.

کسی که نیتِ واقعی‌اش از گفتنِ "کمی بخواب!" فقط این باشد که مخاطب‌اش کمی بخوابد یا نیتِ واقعی‌اش از گفتنِ "قول میدهم که فردا کتاب را بیاورم" فقط این باشد که فردا کتاب را، برای مخاطب، بیاورد یا نیتِ واقعی‌اش از گفتنِ "از لطف‌تان سپاس گزار ام" فقط این باشد که نگرش یا طرزتلقی حق‌شناسانه،

قدردانانه، و سپاسمندانیهی خود را از کاری که مخاطب برای او کرده است بیان کند شرطِ صداقت را به جا آورده است و در غیر این صورت بیصداقتی داشته است. شرطِ صداقتِ گوینده، در جملاتِ تحریکی، التزامی، و وصف‌الحالی، از جمله، مقتضی این است که مخاطب تا صداقتِ گوینده را احراز نکند به سخن او ترتیبِ اثر عملی ندهد. اما، در جملاتِ ایجادی، چون صداقتِ گوینده شرط نیست، چنین اقتضائی، نیز، در کار نخواهد بود.

درباره‌ی جملاتِ وصف‌الحالی، اشاره به نکته‌ای لازم است. گفتیم که جمله‌ی وصف‌الحالی جمله‌ای است که در آن گوینده نگرش یا طرزِ تلقی خود را نسبت به یک وضع و حال بیان میکند. مثلاً، گوینده‌ای که از مخاطبِ خود پوزش می‌خواهد، با اداءِ جمله‌ی وصف‌الحالی "من از شما پوزش می‌خواهم"، در واقع، احساسِ تقصیر و گناه و احساسِ پشیمانی خود را از کاری که در حقِ مخاطب کرده است بیان و ابراز میکند. جمله‌ی "من از شما پوزش می‌خواهم"، البته، صدق و کذب‌پذیر نیست و نمیتوان آن را صادق یا کاذب دانست؛ اما، گوینده فقط وقتی و در صورتی شرطِ صداقت را به جا آورده است که این جمله را تنها زمانی به زبان آورد که، در درون، واقعاً، احساسِ تقصیر و گناه و احساسِ پشیمانی داشته باشد. ولی، نه وقتی که گوینده شرطِ صداقت را رعایت کند خودِ جمله‌اش صادق خواهد شد و نه وقتی که این شرط را رعایت نکند جمله کاذب خواهد شد. اما، اگر گوینده، به جای آن که به مخاطب بگوید: "من از شما پوزش می‌خواهم"، خطاب به او بگوید: "من از کاری که در حقِ شما کرده‌ام احساسِ تقصیر و گناه و احساسِ پشیمانی دارم" این جمله‌اش جمله‌ای وصف‌الحالی نیست، بل، اخباری است، چرا که از واقعیتی از واقعیهایِ عالمِ واقع خبر میدهد (عالمِ واقع شاملِ همه‌ی واقعیهای است، اعم از واقعیهایِ درونی یا ذهنی یا انفسی (subjective) و واقعیهایِ برونی یا عینی یا آفاقی (objective) و اعم از واقعیهایِ گذشته و حال و آینده و اعم از واقعیهایِ طبیعی و (به فرضِ وجود) واقعیهایِ فراطبیعی و اعم از ...). و چون چنین

است صدق و کذب‌پذیر است و میتوان آن را صادق یا کاذب دانست.^{۲۴}

سخن در باب انواع جملات به حدّ کفایت گفته شد. اکنون وقت آن است که گفته شود که، از آن جا که یکی از ذاتیات حرفِ مفت عدم ارتباط با دغدغه‌ی حقیقت (یا صدق) و بیتفاوتی نسبت به نحوه‌ی وجودِ امور در عالم واقع است، حرفِ مفت را باید، اولاً و به طرزی بیواسطه، در میان جملاتِ اخباری و، ثانیاً و به طرزی باواسطه، در میان جملاتِ وصف‌الحالی سراغ گرفت، چون در این جاها است که صدق و کذب معنا و مصداق میتوانند داشت.

در واقع، حرفِ مفت جمله‌ای است (عموماً اخباری و گه‌گاه وصف‌الحالی) که گوینده‌اش اصلاً دغدغه‌ی حقیقت، و صدق یا کذب‌اش، را ندارد، بل، فقط در صدد است که دیگری را متقاعد کند.

این که گوینده‌ی حرفِ مفت اصلاً دغدغه‌ی حقیقت، و صدق یا کذبِ سخن‌اش، را ندارد راهِ او را هم از راهِ راست‌گویان جدا میکند و هم از راهِ دروغ‌گویان. راست‌گو و دروغ‌گو، هر دو، یک رأی یا پیش‌فرض مشترک دارند؛ و آن این است که حقیقتِ امر را میدانند و نقطه‌ی عزیمتِ واحدشان همین رأی یا پیش‌فرض مشترک است. وانگهی، هر دو خارخار و دغدغه‌ی حقیقت را دارند و، از این رو، خود را در حالِ واکنش به حقیقت میبینند. نهایت این که واکنشِ شخصِ راست‌گو به حقیقت تسلیم است و اظهار و تقویت، و واکنشِ شخصِ دروغ‌گو مبارزه است و کتمان و تضعیف. راست‌گو فقط سخنی میگوید که، به عقیده‌ی خودش، صادق، یعنی مطابق با واقع، است؛ و دروغ‌گو فقط سخنی میگوید که، به عقیده‌ی خودش، کاذب، یعنی غیرمطابق با واقع، است. ولی، از سوی دیگر،

حرفِ مفت‌زن این رأی یا پیش‌فرض را ندارد که حقیقتِ امر را میداند و، به هیچ روی، دغدغه‌ی حقیقت و صدق و کذب را، نیز، ندارد. گویی در جهانی می‌زید که حقیقت در آن معدوم و غایب است و، بنابراین، نیازی نیست که با این امرِ معدوم و غایب دادوستد و کنش و واکنش داشته باشد. شخصِ دروغ‌گو برای حقیقت آن مایه از وجود و تشخص و هویت و شأنِ قائل هست که با آن به مبارزه برخیزد، کتمان‌اش کند، و در صددِ تضعیف‌اش برآید. اما، شخصِ حرفِ مفت‌زن به حدی به حقیقت بی‌اعتناء است که گویی حقیقت از هیچ وجود و تشخص و هویت و شأن‌ای برخوردار نیست. در نتیجه، حرفِ مفت‌زن نه فقط از مقوله‌ی عشق به حقیقت بیخبر است، بل، از مقوله‌ی نفرت از حقیقت، نیز، خبر ندارد. به جای این دو مقوله، مقوله‌ی "بی‌اعتنائی به حقیقت" را نشانده است. برای آن که با چیزی یا کسی دوست یا دشمن باشی باید، نخست، موجوداتِ بینگاری. دوستی یا دشمنی با امرِ معدوم امکان‌پذیر نیست.

حرفِ مفت‌زن دغدغه‌ی صدق و کذبِ سخنِ خود را ندارد. نه، مانندِ راست‌گویان، با صدق و حقیقت عقدِ اخوت بسته است و نه، مانندِ دروغ‌گویان، با کذب و خطا. فقط عاشقِ متقاعد کردنِ دیگران و همراه کردنِ آنان با خودش است. از این رو، سخن‌اش لزوماً کاذب نیست؛ و، به طریقِ اولی، لزوماً صادق هم نیست. میتواند صادق از کار درآید و میتواند، به طریقِ اولی، کاذب از کار درآید؛ اما، به هر تقدیر، به یک کار می‌آید؛ و آن متقاعد و همراه ساختنِ دیگران است. ولی، برای آن که به این یک کار هم بیایید حرفِ مفت‌زن باید یکی از واقعیاتِ راجع به خودش را کتمان کند و پنهان دارد، و آن واقعیت این است که صدق و کذبِ سخن‌اش، اصلاً و ابداً، در کانونِ توجه‌اش نیست. ناگفته پیدا است که اگر دیگران از این واقعیت باخبر شوند که حرفِ مفت‌زن به حقیقت سرِ سوزنی اعتناء ندارد حرفِ مفت‌اش، دیگر، کارایی نخواهد داشت و کسی را متقاعد و همراه نخواهد کرد. شرطِ موفقیتِ حرفِ مفت‌زن پوشیده‌نگه داشتنِ بی‌اعتنائی خودش به حقیقت

است. پس، حرفِ مفت‌زن فقط به یک حقیقت اعتناء دارد و در راهِ کتمان‌اش سخت کوشا است، و آن این که: "من حرفِ مفت‌زن حقیقت را به هیچ می‌گیرم". و کتمانِ این حقیقت یگانه فریب‌گاری است که حرفِ مفت‌زن به آن دست می‌یازد؛ و، البته، بزرگ‌ترین فریب‌گاری هم هست.

حرفِ مفت‌زن، چنان که گفته شد، مطلقاً دغدغه‌ی صدق و کذب و حق و باطل ندارد؛ یگانه دغدغه‌اش متقاعد و همراه کردنِ دیگران است. اگر این متقاعدسازی و همراه‌گردانی با جمله‌ی صادق امکان‌پذیر باشد جمله‌ی صادق می‌گوید، و اگر با جمله‌ی کاذب ممکن شود جمله‌ی کاذب می‌گوید. از این رو، فریب‌گاری حرفِ مفت بیشتر به فریب‌گاری لاف‌زنی نزدیک است تا به فریب‌گاری دروغ‌گویی. در لاف‌زنی، سخن بیش از آن که کاذب و خلاف واقع باشد جعلی، ساختگی، تقلبی، بدلی، و عوضی است. در حرفِ مفت، نیز، شخص چیزهایی جعل می‌کند و می‌سازد که، فارغ از صدق و کذب و حقانیت و بطلان‌شان، مشتری داشته باشند و به فروش روند.

۲) حرفِ مفت را برای چه کسی می‌زنند؟

مخاطب حرفِ مفت کیست؟ حرفِ مفت‌زن، بالطبع، برای هر مخاطبی حرفِ مفت می‌زند؛ اما، در دو موقعیت برای حرفِ مفت‌زدن انگیزه‌مندتر است: یکی در آن جا که همراهی دیگران با او برای اش نفع چشم‌گیر و صرفِ نظرناکردنی دارد؛ عرصه‌هایی مانند تبلیغات (propaganda) برای فروش کالا، مدیریت یک سازمان یا مؤسسه، سیاست و حکومت، و دین و مذهب عرصه‌هایی اند که در آنها جلب مشتری اهمیت بسیار دارد و، به همین جهت، در آنها بیشترین حرفهای مفت زده میشوند. دیگری در آن جا که مخاطبان قدرت تشخیص حرفِ مفت را ندارند، مانند عرصه‌هایی که مخاطبان در آنها بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع اند.

۳) حرفِ مفت را چرا می‌زنند؟

انگیزه‌ی کسانی که حرفِ مفت میزنند چیست؟ چرا برایِ فریب‌دادنِ دیگران از این راه، یعنی از راهِ حرفِ مفت‌زدن، استفاده میکنند؟ آن چه کسانی را انگیزه‌مند میکند تا حرفِ مفت بزنند میتواند عاملی فردی، یعنی باورها و/یا احساسات و عواطف و/یا خواسته‌های خودِ آن کسان، باشد و میتواند عاملی اجتماعی، یعنی تقاضاهای اجتماعی یا فرصتهای اجتماعی، باشد. نخست، به ذکرِ عواملِ فردی بپردازیم:

(۱) اولین عاملِ فردی، که به باورهایِ حرفِ مفت‌زن ربط دارد، شکاکیت و لادری‌گویی است. کسی که، به لحاظِ معرفت‌شناسی، شکاک و لادری‌گوی است بر این عقیده است که ما انسانها امکانِ دست‌رسیِ یقینی و قطعی به واقعیّاتِ عینیِ خارجی، یعنی امکانِ شناختِ ماهیت و نحوه‌ی وجودِ اشیاء و امور، را نداریم و، بنابراین، هر گونه تلاشِ حق‌طلبانه و بی‌غرضانه در جهتِ معرفت و فهمِ اشیاء و امور تلاشی مذبوحانه و محکوم به شکست و، در نتیجه، لغو و بیهوده است. چنین کسی بسیار محتمل است که به این نتیجه‌گیری برسد که: "اگر به عالمِ عینیِ خارجی دست‌رسی ندارم، باری، به عالمِ ذهنیِ درونیِ خودام که دست‌رسی دارم. پس، به جایِ آن که از عالمِ واقع خبر بدهم، که از آن اطلاعی ندارم، از رأی‌ونظرِ خودام در بابِ عالمِ واقع، که از آن بیخبر نیستم، خبر میدهم. از جهانِ مطلع نیستم؛ اما، از نگرش و طرزِ تلقیِ خودام به جهان که مطلع ام. از جهان حکایت نمیکنم. قصه‌یِ خودام از جهان را باز میگویم. صدق، یعنی مطابقتِ عقیده با واقعیّت، افسانه‌ای بیش نیست؛ اما، صداقت، یعنی مطابقتِ گفته با عقیده، امری ممکن و مطلوب است". نفسِ این نتیجه‌گیریِ شخصِ شکاک و لادری‌گوی را به شخصی حرفِ مفت‌زن تبدیل نمیکند. آن چه این تبدیل را به انجام میرساند این است که این شخص این واقعیّت را که پروایِ صدق و کذب و حقانیت و بطلان را ندارد از مخاطبانِ پنهان میدارد (در بخشِ چهارمِ این نوشته این نکته روشن خواهد شد).

۲) عامل فردی دوم، که به احساسات و عواطف ربط دارد، احساس نفرت از انسانها (misanthropy) یا احساسات جامعه‌ستیزانه (antisocial) است. شک نیست که آدمی وقتی پروای صدق و کذب و حقانیت و بطلان سخنان‌اش را دارد که نیک‌خواه مخاطبان‌اش باشد و بخواهد که، تا آن جا که مقدور او است، آنان را به حقیقت و واقعیت نزدیکتر و از خطا و توهّم دورتر کند. کسی که از انسانها نفرت دارد و دیگرستیز است از این نیک‌خواهی به دور است و، از این رو، اذهان و نفوس انسانهای دیگر را جز سطل زباله‌ای نمیداند که میتوان آن را از ترهات و لطائلات و چرندوپرند و دری‌وری انباشت.

۳) سومین عامل فردی احساس شیفتگی به موفقیت‌های اجتماعی، در زمینه‌هایی مانند شهرت، قدرت، احترام، و آبرو، به انضمام این باور است که از طریق گفتار (و کردار) متظاهران میتوان به این قبیل موفقیت‌های اجتماعی دست یافت. ترکیب آن احساس و این باور آدمی را به رفتار متظاهران سوق میدهد که تقریباً آسانترین نمونه‌اش زدن حرف مفت است.

۴) عامل فردی چهارم احساس تنهایی و رنج‌بردن از این احساس است به همراهی این دو باور که: الف) با فتح باب همصحبتی و گفت‌وگو با دیگران میتوان این احساس تنهایی را از میان برد یا تخفیف داد و ب) همصحبتی و گفت‌وگو فقط با پرحرفی و وراّجی و درازنَفسی امکان‌پذیر است و ماندگاری دارد. ناگفته پیداست که، با این مقدمات، این نتیجه حاصل میشود که باید از پرچانگی و روده‌درازی روی نگرداند؛ و شک نیست که پرچانگی و روده‌درازی با پاس‌داشت صدق و حقیقت قابل جمع نیست.

حال، به ذکر عوامل اجتماعی ای پردازیم که کسانی را انگیزه‌مند میکنند که حرفِ مفت بزنند:

(۱) نخستین عامل اجتماعی اوضاع و احوال ای اند که مقتضی این اند که اشخاص درباره‌ی اموری که از آنها بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع اند سخن بگویند. این اقتضاء ممکن است به صورتِ ایجادِ تکلیف یا ایجادِ فرصت برای سخن گفتنِ اشخاص بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع باشد. رواج این عقیده که، در نظامِ مردم‌سالاری، شهروندان، نه فقط حقّ و اختیار، بل، وظیفه و مسؤولیت دارند که درباره‌ی هر موضوعی که به اداره‌ی کشور و جامعه‌شان مربوط میشود اظهارنظر کنند سبب میشود که کسانی، حتّاً به انگیزه‌ی نیکِ اداءِ وظیفه‌ی اجتماعی‌شان، درباره‌ی هر موضوع اجتماعی‌ای، ولو در آن نادان یا کم‌دانش باشند، سخن بگویند و حرفِ مفت بزنند. همچنین، رواج این باور که آزادی بیانِ عقیده فرصتِ نیکوای برای تضاربِ آراء و کشفِ بهترین راهِ حلّ مسائل و بهترین راهِ رفعِ مشکلات فراهم می‌آورد موجب میشود که کسانی حقّ حقوقی آزادی بیانِ عقیده را با حقّ اخلاقی استفاده از آزادی بیانِ عقیده و حتّاً با وظیفه‌ی اخلاقی استفاده از این آزادی اشتباه بگیرند و به حرفِ مفت زدن انگیزه شوند. (عنایت به این نکته مهمّ است که استنتاجِ وظیفه‌ی حقوقی یا حقّ اخلاقی از حقّ حقوقی و نیز استنتاجِ وظیفه‌ی اخلاقی از حقّ اخلاقی منطقاً جائز نیست.)

۲) دومین عامل اجتماعی ارزشِ مفرط‌قائل شدن برای اعتماد به نفس به همراه ترویج این باور است که یکی از بارزترین مؤلفه‌ها یا جلوه‌های اعتماد به نفس اظهارِ هر نظری است که در هر بایی به ذهن می‌آید. آن ارج‌گذاری و این باور افراد را به حرفِ مفت‌زدن سوق می‌دهند، به این امید که با نشان دادنِ اعتماد به نفسِ خود از فوائد و منافعِ اعتماد به نفس برخوردار شوند.

۳) عامل اجتماعی سوم سیطره‌ی کمیت بر کیفیت در مقام ارزش‌گذاری انسانها است. ناگفته پیداست که مادام که در مقام ترجیح کسی بر دیگری به کمیت و تعداد کتابها، رسائل، مقالات، درس‌گفتارها، سخن‌رانی‌ها، مصاحبه‌ها، گفت‌وگوها، مناظره‌ها، و میزگردهای او استناد شود و به این نکته التفات نشود که کیفیتِ مطالبِ نوشته و گفته‌ی او در چه حدی است افراد، برای ارتقاء در سلسله‌مراتبِ شغل و حرفه‌ی فرهنگی خود، چاره‌ای جز افزایشِ تعدادِ آثارِ خود نمی‌بینند - افزایشی که، در بیشتر موارد، جز با یاوه‌گویی و یاوه‌نویسی امکان‌پذیر نیست.^{۲۵}

۴) حرفِ مفت را چه گونه می‌زنند؟

حرفِ مفت‌زنان حرفهایِ مفتِ خود را از کجا می‌آورند و چه گونه می‌سازند؟ شاید بتوان منابع، مواد و مصالح، و طرزِ تهیه‌ی حرفِ مفت را در طیّ شش فقره نشان داد:

۱) حذفِ افعال یا قیودِ دالّ بر تلقّی از جملاتِ اخباریِ حاکی از نگرش به جهان

جملاتِ اخباری را، به یک لحاظ، میتوان به دو قسم تقسیم کرد: الف) جملاتی که (صادقانه یا کاذبانه) از عالم واقع حکایت میکنند، مانند "این بشقاب دایره‌شکل

است" و "عالم طبیعت محدود است؛" (ب) جملاتی که از نگرش ما به عالم واقع حکایت میکنند، مانند "این بشقاب دایره‌شکل به نظرام می‌آید" و "عالم طبیعت محدود مینماید". جملاتِ قسمِ اولِ درباره‌ی جهان ادّعاهایی دارند که، پس از تحقیقِ عینی و همگانی، معلوم میشود که صادق اند یا کاذب. اما، جملاتِ قسمِ دومِ درباره‌ی خودِ جهانِ دعوی ندارند، بل، طرزِ جلوه‌ی جهان بر ذهنِ گوینده (یا نویسنده) را گزارش میکنند و، بنابراین، اگر گوینده در گزارشِ طرزِ جلوه‌ی جهان بر ذهن‌اش صداقتِ اخلاقی داشته باشد، هیچ تحقیقِ عینی و همگانی درباره‌ی جهان نمیتواند گزارش او را ردّ کند. فرض کنید که تحقیق نشان دهد که بشقابِ مذکور بیضی‌شکل است، نه دایره‌شکل، و عالمِ طبیعت نامحدود است، نه محدود. در این صورت، کسی که مدّعی شده است که "این بشقاب دایره‌شکل است" یا "عالمِ طبیعت محدود است" باید ادّعایِ خود را پس بگیرد؛ اما کسی که مدّعی شده است که "این بشقاب دایره‌شکل به نظرام می‌آید" یا "عالمِ طبیعت محدود مینماید"، اگر در گزارش‌اش از وضعِ ذهنی‌اش صداقتِ اخلاقی داشته باشد، ادّعایِ خود را پس نمیگیرد، بل، میتواند همچنان بر آن پای بفشرد. زیرا "این بشقاب بیضی‌شکل است" با "این بشقاب دایره‌شکل است" مانعة الجمع است، ولی با "این بشقاب دایره‌شکل به نظرام می‌آید" مانعة الجمع نیست. همچنین "عالمِ طبیعت نامحدود است"

با "عالمِ طبیعت محدود است" مانعة الجمع است، ولی با "عالمِ طبیعت محدود مینماید" مانعة الجمع نیست. "این بشقاب دایره‌شکل به نظرام می‌آید" با "این بشقاب دایره‌شکل به نظرام نمی‌آید" یا "این بشقاب بیضی‌شکل به نظرام می‌آید" مانعة الجمع است. نیز، "عالمِ طبیعت محدود مینماید" با "عالمِ طبیعت محدود مینماید" یا "عالمِ طبیعت نامحدود مینماید" مانعة الجمع است. کوتاه‌سخن آن که ادّعاهایِ ناظر به جهان میتوانند با هم ناسازگار باشند (و میتوانند نباشند)،

ادّعاهای ناظر به نگرشِ فرد به جهان نیز میتوانند با هم ناسازگار باشند (و میتوانند نباشند)؛ امّا، ادّعاهایِ ناظر به جهان هرگز نمیتوانند با ادّعاهایِ ناظر به نگرشِ فرد به جهان ناسازگار باشند.

ادّعاهایِ ناظر به نگرشِ ما به جهان معمولاً با افعالی بیان میشوند که میتوان از آنها به "افعالِ دالّ بر تلقّی" تعبیر کرد. افعالی مانند "به نظر میآید/میرسد که ..."، "چنین مینماید که ..."، "... مینماید"، "... به نظرام میآید/میرسد"، "... جلوه میکند"، و "... ظهور میکند" از این افعال اند. گاهی، نیز، قیودی مانند "ظاهراً"، "علی‌الظاهر"، و "در نگاهِ نخست" جانشینِ این افعال میشوند. مخاطبِ یک گفته (یا نوشته) وقتی که با چنین افعال یا قیودای مواجه میشود درمییابد که گوینده (یا نویسنده) نگرش و طرزِ تلقّیِ خود را از جهان و عالمِ واقع حکایت میکند، نه این که از خودِ جهان و عالمِ واقع خبری بدهد و، در نتیجه، میداند که اگر کنجِ کاوی‌اش معطوف به خودِ جهان و عالمِ واقع بوده است، هنوز، از طرفِ گوینده (یا نویسنده) پاسخی دریافت نکرده است. برعکس، وقتی که با چنین افعال یا قیودای مواجه نمیشود درمییابد که گوینده از خودِ جهان و عالمِ واقع خبر میدهد و، در نتیجه، میداند که گفته‌یِ گوینده میتواند صادق یا کاذب باشد و، پس از تحقیقی عینی و همگانی، معلوم میشود که کدام یک از این دو بوده است.

حرفِ مفت‌زن دغدغه‌یِ صدق و کذبِ سخنِ خود را ندارد و، در بسیاری از اوقات، فقط نگرش و طرزِ تلقّیِ خود را نسبت به جهان و عالمِ واقع بیان میکند، امّا افعال یا قیودِ دالّ بر تلقّی را، که باید در جمله‌یِ خود بیاورد، حذف میکند، چنان که گویی از خودِ جهان و عالمِ واقع حکایت میکند. مخاطبانی را که از عالمِ واقع خبر

میگیرند با حکایتِ طرِزِ تلقیِ خود از عالمِ واقع جواب میگویند و، بنابراین، جهلِ بسیطِشان از عالمِ واقع را به جهلِ مرکب تبدیل میکند. از چاله به چاهشان درمی‌اندازد.

(۲) آرزواندیشی پنهان

همه‌ی ما، بحق، گاهی، میگوییم: "خوشام میآید که..." یا "لذت میبرم از این که..." یا "راضی‌ام که..." یا "خشنود میشوم از این که..." یا "آرزو دارم که..." تا این جای کار عیب‌و ایرادای ندارد. اما، اگر متعلقِ خوش‌آیند یا التذاذ یا رضایت یا خشنودی یا آرزویِ خود را، فقط بدین جهت که متعلقِ یک حالتِ ذهنیِ مطلوبِ مان است، موجود قلم‌داد کنیم، مرتکبِ مغالطه‌ی آرزواندیشی (thinking wishful) شده‌ایم. اگر من بگویم "خوشام میآید که دیگران دوست‌ام بدارند؛ پس، دیگران دوست‌ام میدارند" یا "لذت میبرم از این که تکالیف‌ام را با دقت انجام دهم؛ پس، تکالیف‌ام را با دقت انجام میدهم" یا "راضی‌ام که فرزندانم بیش از این ورزش کند؛ پس، فرزندانم بیش از این ورزش میکنند" یا "خشنود میشوم از این که دست‌مزد‌ام را افزایش دهند؛ پس، دست‌مزد‌ام را افزایش میدهند" یا "آرزو دارم که زندگیِ پس از مرگ وجود داشته باشد؛ پس، زندگیِ پس از مرگ وجود دارد"، مرتکبِ مغالطه‌ی آرزواندیشی شده‌ام. حال، اگر از هریک از این گفته‌ها ام جمله‌ی اول را، اگرچه در ذهن دارم‌اش، حذف کنم، به مغالطه‌ی آرزواندیشی پنهان دست یازیده‌ام. مثلاً، اگر، چون آرزو دارم که زندگیِ پس از مرگ وجود داشته باشد، بگویم "زندگیِ پس از مرگ وجود دارد"، هم آرزواندیشی کرده‌ام و هم آرزواندیشیِ مغالطه‌آمیزِ خود را از چشمِ مخاطب‌ام پنهان داشته‌ام. و این کاری است که حرف‌مفت‌زنان، در بسیاری از اوقات، میکنند. هر چه را که خوش دارند که باشد اعلام میکنند که هست؛ گویی که جهانِ هستی منتظر ایستاده است که اینان از

چیزی خوش‌شان بیاید تا آن را احضار کند. بخشی عظیم از حرفهای مفت ما آرزوهای ما اند که در هیأت مبدل ظاهر شده‌اند.

(۳) احساس نوازی یا باج‌دهی احساسی

درست چنان که ما، گاهی، چهره یا موهای یکی از عزیزانمان را نوازش میکنیم، هستند کسانی که، برای پیش‌برد اغراض و منافع شخصی خود، احساسات و عواطف دیگران را نوازش میکنند و، در واقع، به آنان باج احساسی و عاطفی میدهند. این احساس نوازی یا باج‌دهی احساسی گاهی بدین صورت است که همه‌ی احساسات و عواطف شخصی دیگر را نسبت به اشخاص و اشیاء، اعم از احساسات و عواطف مثبت یا منفی، بجا جلوه میدهند، مانند این که به او بگویند: "نفرتی که از فلان کس داری یا امیدی که به بهمان روی داد داری کاملاً بجا است"، و گاهی بدین صورت است که سخنانی میگویند که مخاطب را خوش می‌آید، اعم از این که صادق باشند یا کاذب و اعم از این که به مصلحت او باشند یا نباشند. بسیاری از حرفهای مفت از بابت این احساس نوازی یا باج‌دهی احساسی زده میشوند.

(۴) مخالف خوانی

هستند کسانی که از هویت خود تعریفی سلبی، نه ایجابی، دارند یا خوش دارند که داشته باشند. اینان خود را با مضامینی قریب به اینها تعریف میکنند: "من آن‌ام که با فلان کس یا گروه مخالف‌ام، از فلان مکتب یا مسلک یا مشرب یا مرام نفرت دارم، از فلان سیاست یا خط‌مشی یا برنامه یا طرح بیزارام، دشمن‌ام با هر کس

که با فلان کس همکاری کند، برای فلان چیز پیشیزی ارزش قائل نیستم، و این مخالف خوانان مرتکب افراطی میشوند درست در جهت عکس افراط کسانی که همرنگ جماعت میشوند؛ اینان سازگاری با جماعت و دنباله روی از آن را هنر و فضیلت میپندارند، و آنان ناسازگاری با جماعت و ستیهندگی با آن را. مخالف خوان اگر ببیند که، در جمعی، همه میگویند: "الف ب است"، فقط برای مخالفت با این اجماع، میگوید: "الف ب نیست" و بر این گفته اصرار و لجاج میورزد و خود را به آب و آتش میزند و به در و دیوار میکوبد تا در دفاع از آن کم نیاورد؛ و حال آن که اگر همه میگفتند: "الف ب نیست"، حتماً، میگفت: "الف ب است". بدین قرار، در بسیاری از مواقع، طرز تهیه‌ی حرف مفت این است که نقیض یا ضدّ یا معارض سخنی را که محلّ اجماع جمعی است سر هم کنیم.

(۵) تعمیم شتاب زده

طرز تهیه‌ی دیگر حرف مفت این است که حکمی را که در خصوص یک یا دو یا چند مصداق از مصادیق یک مفهوم صادق است به همه‌ی مصادیق آن مفهوم تسری دهیم و، از این طریق، به حکمی عام دست یابیم که چیزی جز حرف مفت نیست. چون یک یا دو یا چند سفیدپوست یا زن یا فرانسوی یا پیرمرد یا روستایی یا دولت مرد یا یهودی یا ... ویژگی داشته‌اند دست به تعمیم شتاب زده بزنیم و آن ویژگی را به همه‌ی سفیدپوستان یا زنان یا فرانسویان یا پیرمردان یا روستاییان یا دولت مردان یا یهودیان یا ... نسبت دهیم.

(۶) رجوع دل خواهانه و خود سرانه به مجموعه‌ی امثال و حکم و اشعار و کلمات قصار

طرزِ تهیه‌ی دیگرِ حرفِ مفت این است که، به وقتِ اضطرار و به قدرِ رفعِ حاجت، به "گنجینه‌ی ضرب‌المثلها، سخنانِ حکمت‌آمیز، کلماتِ قصار، مصراعها و ابیاتِ شعری، و ...، خلاصه، آن چه در نزدِ مخاطبان از حجّیت و اعتبار برخوردار است رجوع کنیم و از میانِ آنها چیزی را که خوش‌آیند و مطبوعِ طبعِ ما است برگزینیم و آن را مبنا یا شاهدِ سخنِ خود بگیریم و از آن سلاح و سپر بسازیم و با آن هم به مخالفانِ خود حمله کنیم و هم از خود دفاع؛ تو گویی هر چه در این "گنجینه" است به مقامِ اثبات یا تأییدِ عینی و همگانی رسیده است و تو گویی هر چه در این "گنجینه" است نقیض و/یا ضدّ و/یا معارض‌اش نیز در همین "گنجینه" نیست.

(۵) حرفِ مفت را چه گونه تشخیص دهیم؟

روشِ شناختِ مصداقیِ حرفِ مفت چیست؟ چنان که گفته شد، تعریفِ مفهومیِ حرفِ مفت عبارت است از: جمله‌ای که گوینده‌اش اصلاً دغدغه‌ی حقیقت، و صدق و کذب‌اش، را ندارد، بل، فقط در صدد است که دیگری را متقاعد کند. این ایضاً مفهومیِ حرفِ مفت میتواند ما را به تشخیصِ مصداقیِ آن راه‌بر شود. سخنی حرفِ مفت است که گوینده‌ی آن لاقلاً یکی از این ویژگیها را داشته باشد:

(۱) به قبولِ سخن‌اش از سویِ مخاطبان بسی بیشتر از فهمِ سخن‌اش از سویِ آنان اهمّیت میدهد. به عبارتِ دیگر، اهتمام‌اش عمدتاً معطوفِ آن است که سخن‌اش را قبول کنند، خواه فهم‌اش کرده باشند و خواه نکرده باشند.

(۲) به ذکرِ اسامی، القاب، و عناوینِ کسانی که با سخنِ او موافق اند حرص و ولع دارد.

(۳) از سخنانِ کسانی که در موافقتِ با او دم میزنند، حتّا وقتی که سخنانِ شان را درست فهم نکرده است، استقبال میکند.

(۴) از این که سخنانی که در موافقت با او گفته میشوند، خود، با یک دیگر ناسازگار باشند باکی ندارد.

(۵) با به میان آمدنِ هر سخنِ بدیل و مخالف با سخنِ خود مشوّش و آشفته میشود.

۶) حرفِ مفت چه زیانهای دارد؟

چه آثار و نتایج منفیّی بر حرفِ مفت زدن مترتب میشوند؟ میتوان گفت که مهمترین این آثار و نتایج منفیّ عبارت اند از:

(۱) بر اثرِ اعتیاد به حرفِ مفت زنی و بیتوجهی به حقائق و واقعیّات، آهسته آهسته، عادتِ طبیعی و عقلانی توجّه به عالمِ عینیِ خارجی ضعیف و، بل، نابود میشود و، چون انسان است که باید خود را با حقائق و واقعیّات وفق دهد، نه برعکس، شخصِ حرفِ مفت زن از وفق دادنِ خود با حقائق و واقعیّات غافل میماند و، به عنوانِ انسانی اسیرِ توهمِ زندگی، مدام سراش به سنگِ این حقائق و واقعیّات میخورد و هر راهی برای اش به بن بست تبدیل میشود. چنین کسی، در زندگی، خوابِ گردی میکند و پیدا است که در و دیوار خود را، برایِ خاطرِ خوابِ گردای که غافلانه به سویِ شان میآید، پس نمیکشند تا با آنها تصادم نکند و آزار و آسیب نبیند.

(۲) به گفته‌ی جوزف باتلر (Butler Joseph)، حکیم، فیلسوف، و الهی‌دانِ انگلیسی (۱۷۵۲-۱۶۹۲)، "هر چیزی همان است که هست، و نه چیزی دیگر" و "اشیاء و اعمال همان اند که هستند، و پی آمدهایِ آنها همان خواهند بود که خواهند بود؛ پس، چرا میل به فریب خوردن داشته باشیم؟" عدمِ پاس داشتِ حقیقت، که از

ذاتیاتِ حرفِ مفت‌زنی است، عملاً، معادل است با میل به فریب‌خوردن. و فریب‌خوردن، اگرچه گاه خوشی، لذت، رضایت، یا خشنودیِ موقتِ می‌آورد، بالمآل و در نهایت، به مصحلت، یعنی منفعتِ من حیث‌المجموع، نمی‌انجامد. حرفِ مفت‌زن خود را و نیز دیگران را، تا حدّی که تحتِ تأثیرِ او واقع شوند، از زندگیِ خوب، خوش، و ارزشمند محروم میکند. از این محرومیتِ محتوم فقط در صورتی میشد گریخت که جهانِ هستی چون مومی میبود که میتوانستیم آن را بر وفقِ امیال و اهواء و هوسها و خوش‌آیندهامان شکل دهیم؛ و کیست که نداند که جهانِ هستی چنین مومی نیست؛ سهل است، صلابتی دارد که صلابتِ هیچِ صخره‌ی صمائی به گرداش نمیرسد؟

(۳) حرفِ مفت‌زن، از آن جا که به واقعیّات و قوانینِ جهانِ هستی بی‌اعتناء است، از واقعیّاتِ وجودِ خود و قوانینِ حاکم بر وجودِ خود، نیز، غافل میماند و، از این رو، خودناشناسِ تمام‌عیار است؛ و پیدا است که از این خودناشناسی چه برمیخیزد. من اگر از ساختار و طرزِ کارِ یخچال یا تلویزیون‌ام بیخبر باشم، هرچه‌قدر آن یخچال یا تلویزیون برای‌ام عزیز باشد و هرچه‌قدر در صددِ حفظ و صیانتِ آن باشم، بزودی آن را خراب و ضایع خواهم کرد. چرا همین سخن در بابِ حرفِ مفت‌زن، که از ساختار و طرزِ کارِ وجودِ خودش بیخبر است، مصداق نداشته باشد؟ برایِ حفظ و صیانتِ هیچِ چیزی عشق به آن کافی نیست.

(۴) وانگهی، حرفِ مفت‌زن، حتّا اگر عزم جزم کند که، استثناءً، خود را بشناسد امکانِ این خودشناسی را ندارد، زیرا شناختِ هیچِ موجودی بدونِ شناختِ موجوداتِ غیرِ آن و شناختِ نسبت‌هایی که با آنها دارد ممکن نیست. کسی که واقعیّاتِ غیرِ خود را نمیشناسد قدرتِ شناختِ خود را، نیز، نخواهد داشت.

(۵) حرفِ مفت‌زن، چون یک‌سره دل‌مشغولِ متقاعدسازی و همراه‌گردانیِ دیگران است، از دیگران قوت و قوّت می‌گیرد، یعنی منبعِ تغذیه و تقویت‌اش دیگران اند؛ و این بدین معنا است که استقلال، خود‌گردانی، و اتّکاء به خود را از دست می‌دهد؛ و حاصلِ این وضع چیزی جز احساسِ عجز، ضعف، بی‌پناهی، و درماندگی، در صورتِ پشت‌کردنِ دیگران، نیست. زندگی حرفِ مفت‌زن زندگیِ انگل‌مانند و طفیلی‌آسا است - انگل و طفیلی‌ای که منبعِ تغذیه‌اش، به هیچ روی، ضمانِ بقاء ندارد.

(۷) با حرفِ مفت چه گونه مقابله کنیم؟

برای جلوگیری از رواج و شیوعِ حرفِ مفت چه باید کرد؟ نخستین و مهم‌ترین و مؤثرترین کار، البته، این است که خود حرفِ مفت نزنیم. تأثیر و کارآمدیِ این کار هم بدین جهت است که خودمان مانعِ افزایشِ حجمِ حرفهایِ مفت شده‌ایم و هم بدین جهت که دیگران، در مواجهه با ما، کمتر برای حرفِ مفت‌زدن انگیزه‌مند میشوند، چرا که یکی از اموری که حرفِ مفت‌زن بالقوه را به حرفِ مفت‌زن تبدیل میکند مواجهه با حرفِ مفت‌زنانِ دیگر است.

از این گذشته، چه باید کرد؟ پیش از پاسخ‌گویی به این پرسش، جلبِ توجه به این نکته اهمیت دارد که مقابله با حرفِ مفت صداقت و شجاعتِ بسیار می‌خواهد، چرا که، متأسفانه، حرفِ مفت به حدّی رواج و شیوع دارد که مقابله با آن آدمی را به تقابل با بیشترین کسانی که با آنان سروکار دارد میکشاند، و این بدین معنا است که مقابله با حرفِ مفت چشم‌اندازی جز تنهاماندن در پیش رویِ شخصِ نمینهد. وانگهی، متأسفانه، ترجیحِ آدابِ معاشرت (etiquette) بر اخلاق (ethics)

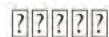
چنان رسوخ یافته است که، در موضوع بحث ما، در بسیاری از اوقات، شخص، با این که میداند که اخلاق مقتضی آن است که در برابر حرف مفت زن، صریحاً و علناً، بایستیم، از سر رعایت آداب معاشرت و ادب، راه محافظه کاری و سکوت در پیش میگیرد (و، البته، وجاهت اجتماعی و احترام و محبوبیت خود را نیز مصون و محفوظ میدارد.) این نوع محافظه کاری و سکوت، در واقع، چیزی جز خیانت به حقیقت و زیرپانهادن احکام و قواعد اخلاق باور نیست.

یکی از کارهایی که در مقابله با حرف مفت باید کرد یادگیری عمیق و ممارست جدی تفکر نقدی و روشهای نقد اندیشه ها است. عجیب است که ما، برای خرید چند کیلو عسل یا یک انگشتری، خود را محتاج علم به روش تشخیص عسل یا انگشتری تقلبی از عسل یا انگشتری واقعی میدانیم، اما، برای ردّ و قبول آراء و نظرات، خود را نیازمند دانستن روش تشخیص سره از ناسره ی آراء و نظرات نمی انگاریم. حوزه ی معرفتی ای که از آن به "تفکر نقدی" (thinking critical) تعبیر میشود ما را به تشخیص باورهای ناپذیرفتنی از باورهای پذیرفتنی قادر میسازد.

کار دیگر، که میتوان آن را از زیر مجموعه های کار قبلی، نیز، تلقی کرد، این است که، در مواجهه با هر گوینده (یا نویسنده)، از او بخواهیم، و بر این خواسته پای بفرسیم، که: اولاً: مدّعی خود را ایضاح کند، یعنی آن را از هر گونه ابهام، ابهام، و تعقید و پیچیدگی بزداید؛ و ثانیاً: دلیل مدّعی خود را بیاورد. این دو سنگ محک به هر حرف مفت ای بخورند آن را رسوا و مشت خالی گوینده ی آن را باز میکنند.

کار سوم این است که آراء و نظرات ای مخالف رأی و نظر حرف مفت زن طرح کنیم و از او بپرسیم که این آراء و نظرات بدیل را چه گونه ردّ میکند. برای موفقیت در این

کار، تقویتِ قوه‌ی تخیلِ شایسته و بایسته است، زیرا هر چه نیروی تخیلِ مان بیشتر شود بدیل‌هایِ بیشترای برایِ هر رأی و نظر تصوّر و طرح میتوانیم کرد.



دشمنانِ حقیقت و عدالت، برایِ پیش‌بردِ مقاصدِ شان، به پشتیبانیِ فریب‌گاری و خشونت سخت مستظہر اند: فریب‌گاری برایِ کسانی که، به علّتِ فقدان یا قصورِ معرفت، فهم، و حکمتِ شان، استعدادِ فریب‌خوردن دارند، و خشونت برایِ کسانی که فریب نمی‌خورند. وظیفه‌ی اخلاقیِ هر دوست‌دارِ حقیقت و عدالت ایستادگی در برابرِ هر گونه فریب‌گاری و خشونت است. با شناختن، شناساندن، و رسواساختنِ حرف‌هایِ مفت گامی اساسی در راهِ مقابله با فریب‌گاری برداریم و لااقلّ یکی از دو سلاحِ دشمنانِ حقیقت و عدالت و، در واقع، انسان‌ستیزان را بی‌اثر سازیم.

راقمِ این سطور امیدوار است که، در مقامِ مذمتِ حرفِ مفت، خود حرفِ مفت نزده باشد.

واژه‌نامه

account: روایت، گزارش

accurate: درست

adequate: کافی و وافی

affirming: تصدیق

allusive: تعریضی

antirealist: ستیزنده با واقع‌گرایی

assertion: حکم

assumptions: مفروضات

attitude: طرز تلقی

authenticity: اصالت

belief: عقیده

bluff: لاف، لاف زنی

bravado: کلّه خری

bullshit: حرف مفت

candor: صراحت

care: پروا، دقت

ceremonial: تشریفاتی

characterization: توصیف

concern: دغدغه

conditions: شروط، شرایط

consequence: پیامد

constraints: الزامات

context: زمینه

conviction: اعتقاد

copy: روگرفت

correct: درست

crafted: استادکارانه

craftsman: استادکار

craftsmanship: استادکاری

deception: فریب کاری

deceptive: فریبنده

deed: کردار

deliberate: سنجیده، عمدی

demands: مقتضیات، تقاضاها

design: طرح و تدبیر

determinacy: تعیین

determinate: متعیّن

discipline: انضباط

disinterested: بی‌غرضانه

dissolution: فروپاشی

end: هدف

essence: ذات

characteristic essential: خصیصه ذاتی

explicit: صریح

fact: امر واقع، امر، واقعیت

fakery: ساختگی بودن

false: کاذب

falsity: کذب، کاذب بودن، کذابی

falsehood: کذب

feature: ویژگی، وجه

feeling: احساس

figurative: مجازی

gentility: آداب دانی

genuine: اصیل، واقعی

gibberish: پرت و پلا

air hot: بادِ هوا

humbug: شیادی

hypothesis: فرضیه

inadvertent: سهوی

incorrect: نادرست

indulgence: ناپرهیزی

informal: خودمانی

informative: آگاهی بخش

inherent: نفسی

insincere: ریاکارانه

intention: قصد

invent: جعل کردن

irresponsibility: بی مسئولیتی

laxity: لاقیدی

legitimizing: مجاز

lie: دروغ

lying: دروغ‌گویی

means: ابزار

misrepresentation: نادرست‌نمایی

misuse: سوءاستفاده

mood: حالت، سبک

morally: به لحاظ اخلاقی

motive: انگیزه

nature: سرشت

nonsense: مهمل

objectivity: بی‌طرفی

parameters: مختصات

pertinent: مربوط، مناسب

phony: چرت

pointless: بی‌هوده

pretentious: متظاهرانه

property: خاصه

purpose: غایت

red-tape: خط‌قرمز کشیدن‌های زیادی

reference: محکمی

relational: نسبی

representation: بازنمایی، بازنمود

rhetorical: بلاغی

selflessness: ازخودگذشتگی

significance: دلالت

goods shoddy: کالاهای بنجل

lying of short: چیزی نزدیک به دروغ گویی

skepticism: شکاکیت

spit-and-polish: تمیزکاری و برق اندازی

standard: معیار

affairs of state: وضع امور

mind of state: وضع و حال ذهنی

supposition: فرض

correctness of ideal the: آرمان درستی

sincerity of ideal the: آرمان صداقت

thought: فکر

purpose the to: وافی به مقصود

trivial: پیش پا افتاده

true: صادق

truth: حقیقت، صدق

truth-value: ارزش صدق

understanding: فهم، تلقی، برداشت

undesirable: نامطبوع

unenjoyable: ناخوشایند

unnecessary: غیر ضرور

untruthful: دروغین

utterance: بیان

word: کلام

wrought: ساخته و پرداخته

یادداشت‌ها

[←۱]

در متن این ترجمه شیوهٔ مقبول مترجم در نگارش رعایت شده است. - ناشر.

[←۲]

هری فرانکفورت، دلایل عشق، ترجمهٔ ندا مسلمی و مریم هاشمیان (تهران: نشر کرگدن، ۱۳۹۵).

[←۳]

همان، ص ۹.

[←۴]

همان، صص ۵۲-۵۳.

[←۵]

همان، ص ۷۵.

[←۶]

heart of purity

[\[←۷\]](#)

wholeheartedness

[\[←۸\]](#)

همان، ص ۹۱.

[\[←۹\]](#)

از جمله نک:

Richard, Moran. ۲۰۰۷. Review of essay “Reasons for love” in Research Phenomenological and Philosophy. no, ۷۴. ۲: ۴۶۳-۴۷۵.

[\[←۱۰\]](#)

Review Quarterly Raritan. no, VI, ۲ (۱۹۸۶).

[\[←۱۱\]](#)

The Importance of What We Care About: Philosophical Essays, Cambridge University Press, ۱۹۸۸.

[←۱۲]

فرانکفورت بعداً این بحث را در جستار دیگری، با عنوان در باب حقیقت، پی گرفت و در آن به اهمّیت و ضرورت توجّه به حقیقت پرداخت:
House Random Truth On ,Frankfurt Harry ,۲۰۰۶.

[←۱۳]

ارجاع‌ها به کتاب حاضر از این پس به همین صورت می‌آید.

[←۱۴]

Humbug of Prevalence The ,Black Max (Ithaca: Press University Cornell ,۱۹۸۵).

[←۱۵]

.p ,Ibid .۱۴۳.

[←۱۶]

این ماجرا را نورمن مالکوم در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته گزارش کرده است:
Wittgenstein of Recollections .R.ed ,Oxford Rhese .R.ed ,Press University Oxford :Oxford ,۱۹۸۴ ,p .xiii.

[←۱۷]

.۲۸-۲۹ .pp ,Recollections ,Rhees in ,Memoir” Personal A :“Wittgenstein ,Pascal Fania

[←۱۸]

خاطر نشان می شود که اندراج بی صداقتی در میان شرایط لازم bull مستلزم این است که bull نتواند سهواً پدید آید؛ چرا که به نظر دشوار می رسد امکان این که بی صداقتی اش سهوی باشد.

[←۱۹]

LXXIV Canto Pound's

[←۲۰]

و این هم بخشی از سیاقی که این بندها در دل آن ظاهر می شوند: «لیز آلیژوا، مسئله تاریخ، / و کشتی های جنگی در نبرد سالامیس، که با پولی که دولت به کشتی سازها وام داده بود ساخته شدند / زمانی باید دم فرو بست و زمانی باید سخن گفت. / به قول لنین، / هیچ گاه از درون کشور نیست که سطح زندگی بالا می رود، بلکه همواره از بیرون است که سود رباخوارها افزایش می یابد، / و فروش اسلحه به فروش بیش تر اسلحه می انجامد / این ها بازار اسلحه را به هم نمی زنند / اشباعی در کار نیست / پیزا، در بیست و سه سالگی تلاش در جهت دردیدرس بودن برج / و تیل دیروز به دار آویخته شد / به جرم قتل و تجاوز با مخلفات به علاوه

شهر کولکیس / به علاوه اسطوره‌شناسی، به گمانش قوچ زئوس بود یا یکی دیگر / آهای، اسنگ، چی توی کتاب مقدس هست؟ / کتاب مقدس از چه کتاب‌هایی تشکیل شده؟ / اسم ببر، برای من حرف مفت نزن!».

[←۲۱]

E. Ambler, *Story Dirty* (۱۹۶۷), I. iii. ۲۵.

این نقل قول در همان مدخل فرهنگ انگلیسی آکسفورد آمده که نقل قول مربوط به پاوند نیز آمده. به نظر من، قرابت میان حرف مفت‌زنی و لاف‌زنی در مقایسه این دو تعبیر به وضوح احساس می‌شود: “bullshit” way your “through” [«با حرف مفت‌زدن کارت را پیش ببر»] و “bluff” way your “through” [«با لاف‌زدن کارت را پیش ببر»].

[←۲۲]

“Lying” in *Various Subjects on Treatises in, Church the of Fathers in, ed. J. R. Deferrari, vol. ۱۶ (New York: Church the of Fathers, ۱۹۵۲), p. ۱۰۹.*

آگوستین قدیس قائل است به این که گفتن دروغی از این دست در مقایسه با گفتن دروغ‌هایی از سه مقوله دیگر گناه کم‌تری دارد و در مقایسه با گفتن دروغ‌هایی

از چهار مقوله دیگر گناه بیش‌تری.

[←۲۳]

.۷۹. p., Ibid

[←۲۴]

این که آیا نکته‌ای که درباره‌ی جمله‌ی وصف‌الحالی گفته شد، البته با تأکیدی کمتر، به جملات تحریکی و التزامی، نیز، تسری پذیر است یا نه جای بحث و فحص بیشتر دارد.

[←۲۵]

آن چه درخور توجه و تأمل است این است که، در روزگار ما، در حولِ هریک از این عوامل اجتماعی، یعنی مردم‌سالاری، اظهار نظرِ شهروندان، افکارِ عمومی، آزادی بیان، اعتماد به نفس، و کمیّت‌نگری، کیشی پدید آمده است، به نحوی که پرس‌وجو و مناقشه در بابِ هریک از آنها خشم و رنجشِ خیلِ عظیم‌ای از ستایشگران را برمی‌انگیزد.